

تفسير احمد



ديزاین: الحاج محمد شاه (بیمان)

Ketabton.com

پاره 27

ترجمه و تفسیر سورة « النجم »

ترجمه و تفسیر سورة الطور

تبع و نگارش از:

الحاج امين الدين سعیدی - سعيد افغانی

سورة النجم

جزء 27

سورة نجم در مکه مکرمه نازل شده دارای شصت دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

نام سوره برگرفته از آیه اول این سوره است، زیرا الله متعال آن را با قسم خوردن به نجم آغاز نموده است که به این ترتیب این سوره «نجم» نامیده شده است.

تعداد آیات، کلمات وحروف :

قابل یاد آوری است که: سوره (نجم) به استثنای این (آیه 32) که می فرماید: «الَّذِينَ يَحْتَسِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِنَّكُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى» (همان) کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت جز گناهان صغیره دوری می کنند بی گمان پروردگار تو گسترده آمرزش است، و او نسبت به شما داناتر است، هنگامی که شما را از زمین پدید آورد، و هنگامی که شما در شکم مادران تان بصورت جنین هایی بودید، پس خودتان را نستانید (و پاک نشمارید) او به کسانی که پرهیزکاری نمودند داناتر است.)

مکی است، و امام سخاوی (رح) می فرماید: که این سوره بعد از سوره إخلاص، و پیش از سوره (عبس) نازل شده است.

طوری که در فوق یاد آور شدیم سوره «نجم» دارای شصت و دو آیه میباشد. تعداد کلمات این سوره به دوهزار شش صد و بیست و شش (2626) کلمه می رسد (البته به ذکر اقوال مختلف علماء در بابت تعداد کلمات این سوره) تعداد حروف این سوره: به یک هزار و چهارصد و پنجاه حرف میرسد. و دارای (604) شش صد و چهار نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی)

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

اهداف کلی و اساسی این سوره:

مبارزه با شرك و خرافات

مسأله وحی و نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

یادآوری قیامت.

سوره نجم به گفته برخی از مفسرین اولین سوره ای که پیامبر ﷺ بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه مکرمه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤمنان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند. به هر حال طوری که یاد آور شدیم این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از اصول اعتقادی مخصوصاً نبوت و معاد دارد، و با تهدیدهای کوبنده و اندازهای مکرر به بیداری هدایت کفار می پردازد.

ارتباط سوره «النجم» با سوره الطور:

الله تعالی سوره «نجم» را با یاد پیامبر صلی الله علیه وسلم شروع کرده است، همانگونه که سوره «طور» را با یاد آنحضرت ختم فرموده، تا آخر سوره قبلی به ابتدای این سوره با دو مطلب همگون اتصال یابد.

یادداشت:

آیه (62) «سوره النجم» دارای سجده تلاوت می باشد.

حکم سجده تلاوت :

ابن حزم در کتابش «المحلی» (5/10)، (5/106) می نویسد که در قرآن عظیم الشان بصورت کل در 14 آیه سجده تلاوت وجود دارد، که عبارتند از:

- سوره اعراف، آیه 206
- سوره رعد، آیه 15
- سوره نحل آیات 50 و 49
- سوره اسراء، آیه 109
- سوره مریم، آیه 58
- سوره حج، آیات 18 و 77
- سوره فرقان، آیه 60
- سوره نمل، آیات 25 و 26
- سوره سجده، آیه 15
- سوره ص، آیات 24 و 25
- سوره فصلت، آیات 37 و 38
- سوره نجم، آیه 62
- سوره انشقاق، آیات 20 و 21
- سوره علق، آیه 19

حکم سجده تلاوت:

به رأی جمهور علماء، سجده تلاوت برای خواننده قرآن کریم و شنونده، هر دو سنت است نه واجب. دلیل اینکه سجده تلاوت فرض نیست، اینست که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، سوره «والنجم» را خواند و به سجده رفت، در حالیکه زید بن ثابت «والنجم» را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خواند و (پیامبر) به سجده نرفت تا نشان دهد که سجده نبردن هم جایز است.

همچنین در یکی از خطبه های جمعه، عمر ابن الخطاب سوره النحل که شامل سجده تلاوت میباشد، خواند و هنگام مرور از سجده تلاوت، سجده کرد و در جمعه آینده همان سوره را باز هم تلاوت کرد ولی سجده نکرد و سپس به مردم گفت: میخواستم که به شما بفهمانم که سجده تلاوت سنت است و فرض نیست.

از آنجاییکه این سجده، نماز بحساب نمی آید، پیامبر صلی الله علیه وسلم بدون وضوء و بدون رو کردن به قبله هر طوری که ممکن بود آن را بجای می آورد.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «صلاة الليل و النهار مثنی مثنی» (نماز (سنت) شب و روز دو رکعت دو رکعت است) پس آنچه که کمتر از دو رکعت باشد، نماز نیست مگر اینکه دلیل قاطعی درباره آن بیاید که ثابت کند نماز است مانند طواف و وتر و نماز جنازه، و این در حالی است که هیچ نصی مبنی بر اینکه سجده تلاوت نماز باشد وجود ندارد.

فضیلت سجده تلاوت:

از ابو هریره (رض) روایت است که پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبكي يقول: يا ويله، أمر بالسجود فسجد فله الجنة وأمرت بالسجود فعصيت فلي النار» «وقتی انسان آیه سجده را می خواند و سجده را بجای می آورد» شیطان به گوشه ای می رود و گریه می کند و می گوید: وای بر من، انسان مأمور به سجده گردید، و به سجده رفت پس بهشت برای او است، و من مأمور به سجده شدم اما سرپیچی کردم پس جهنم برای من است».

آنچه در سجده تلاوت، خوانده می‌شود:

از عایشه رضی الله عنها روایت است: پیامبر صلی الله علیه و سلم شبانه در سجده‌های تلاوت بارها این دعا را تکرار می‌کرد: «سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره بحوله و قوته» «سجده برد صورت من برای ذاتی که آن را خلق کرد و با توان و قدرت خود حس شنوایی و بینایی را به او داد».

از حضرت علی (رض) روایت است: وقتی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم به سجده می‌رفت می‌فرمود: «اللهم لک سجدت، و بک امنت، و لک اُسلمت، أنت ربی، سجد وجهی للذی شق سمعه و بصره تبارک الله أحسن الخالقین» «خداوندا! برای تو سجده بردم، به تو ایمان آوردم و تسلیم تو شدم، تو پروردگار من هستی، سجده بردم صورتم برای آنکه شنوایی و بینایی به او بخشیده، خداوند خیر و برگتیش چه فراوان است و نیکوترین آفرینندگان است».

از ابن عباس (رض) روایت است: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم، که مردی آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که در زیر درختی نماز می‌خواندم، (آیه) سجده را خوانده و سجده بردم، درخت با سجده‌ام سجده کرد، شنیدم که درخت می‌گفت: «اللهم احطط عنی بها وزرا، و اکتب لی بها اجرا، واجعلها لی عندک ذخرا» «خداوندا! به خاطر این سجده گناهم را پاک کن و به خاطر آن اجر و پاداشی را برایم بنویس، و آنرا نزد خود برای من ذخیره گردان».

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «فرأیت النبی صلی الله علیه و سلم قرأ السجدة، فسجد، فسمعتہ یقول فی سجوده مثل الذی أخبره الرجل عن قول الشجرة». «پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که (آیه سجده) را خواند و به سجده رفت، و شنیدم که در سجده‌اش همان دعایی را که آن مرد از قول درخت نقل کرد، می‌خواند».

قابل تذکر میدانم که در طریق بهتر ادای سجده تلاوت علمای مجتهدین اسلامی نظریات متفاوت داشته رفتن به این جزئیات کار علمای فقه و مراجعه به کتب فقهی می‌طلبد که درین مورد منابع متعدد و کافی وجود دارند. و الله أعلم بالصواب.

فضیلت سوره نَجْم:

ابن مسعود (رض) در بیان فضیلت سوره «نجم» می‌فرماید: «سوره نجم اولین سوره‌ای بود که رسول الله ﷺ آن را به طور علنی در مکه خواندند، سپس آنرا در حرم شریف تلاوت کردند در حالی که مشرکان آن را می‌شنیدند».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که فرمود: «اولین سوره‌ای که در آن سجده نازل شد، سوره (نجم) بود. پس رسول اکرم محمد صلی الله علیه و سلم، سجده کردند و مردم نیز همه اعم از مؤمنین و مشرکین همراه ایشان سجده کردند، مگر شخصی که دیدم مشتکی از خاک برگرفته و بر آن سجده می‌کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او امیه بن خلف بود.

همچنان در حدیثی از ابی هریره (رض) روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ كَتَبَتْ عِنْدَهُ سُورَةُ (النَّجْم) فَلَمَّا بَلَغَ السُّجْدَةَ - سَجَدَ وَسَجَدْنَا مَعَهُ، وَسَجَدَتِ الدَّوَاةُ وَالْقَلَمُ». ابوهریره (رض) می‌فرماید: در حضور نبی اکرم ﷺ سوره نجم را نوشتند، هنگامی که آنحضرت ﷺ به آیه سجده رسید، سجده نمود، ما نیز همراه ایشان سجده کردیم، همچنین دوات و قلم (رنگ دانی و قلم - مترجم) نیز سجده کردند.

(روایت بزار است همچنان ملاحظه شود، صحیح ترغیب و ترهیب.)

موضوعات اساسی سوره نجم:

موضوعات اساسی سوره را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه و دسته بندی نمود: در سوره نجم به صورت کل موضوع و مقام وحی و شیوه نزول آن بر پیامبر اسلام محمد ﷺ و تماس مستقیم پیامبر ﷺ با جبرئیل امین و مبرا کردن آن حضرت ﷺ از اینکه چیزی

جز وحی الهی بگوید، بحث بعمل آمده است. (این مبحث از آیه 5 آغاز والی آیه 18 این سوره ادامه می یابد).

هکذا در این سوره اشاره به سفر اسراء، معراج پیامبر ﷺ به آسمان ها مطرح بحث قرار گرفته است.

در بخشی از این سوره، به رسوم خرافاتی مشرکان در مورد بت ها و پرستش فرشتگان روشنی انداخته شده، و آنها را محکوم کرده است. (این مبحث از: آیه 19 آغاز می یابد ولی تا آیه 23، ادامه می یابد. همچنان در مورد اینکه: بت ها تندیس و تابلوی دختران الله نیستند، اشاره بعمل آمده است.

همچنان از آغاز آیه 24 الی آیه 26 در موضوعات اینکه شفاعت فرشتگان مشروط به إذن الله تعالی است. آغاز از آیه 27 الی 30 در مورد اینکه: فرشتگان را دختر خدا نامیدن، نشانهٔ جهل مشرکان است، از آغاز آیه 31 الی آیه 32 در مورد اینکه: پاداش و جزای انسان ها تنها به دست الله تعالی است، آغاز از آیه 33 الی آیه 41 در مورد اینکه هرکس مسؤل اعمال خویش است، آغاز از آیه 42 الی آیه 55 در مورد اینکه: تدبیر همه امور به دست الله تعالی است.

همچنان آغاز از آیه 42 الی آیه 55 در بارهٔ حکم قرآن عظیم الشان در بارهٔ عذاب به کافران در حق است و تدبیر همه امور به دست الله تعالی است. آغاز از آیه 59 الی 62 در مورد باورنداشتن و سبک شمردن معارف قرآن، و دربارهٔ قیامت بحث به عمل آمده است.

باز بودن دروازهٔ توبه به روی مشرکان و اینکه هر کس مسؤل اعمال خودش است. همچنان در این سوره به روز قیامت، واقامهٔ دلیل بر آن ذکری بعمل آمده است. در ضمن به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در دشمنی با حق پافشاری و لجابت می کردند مطالبی هم بیان یافته است .

ترجمه و تفسیر سوره نَجْم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

قسم به ستاره، وقتی پنهان شود. (۱)

«هُوَىٰ» «فَرُودَا فِتْد».

«هُوَىٰ» به معنای تمایل به سقوط است و هوای نفس، همان خواهشات است که انسان را به سقوط می‌کشاند.

برخی از مفسرین در تفسیر «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» می‌فرمایند که: حرکت ستاره‌ها به سوی افول و انهدام است و در آینده متلاشی می‌شوند.

ابن‌ابی‌حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواد قسم می‌خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل، یعنی

سوره‌های: (صافات)، (ذاریات) و (طور)، به أسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در

سوره اول (سوره صافات) بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: «إِنَّ إِلَهَكُمْ

لَوْحِدٌ ﴿٤﴾» [الصافات: 4]، در سوره دوم (سوره ذاریات) بر اثبات حشر و جزا قسم

خورده است: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿٥﴾» [الذاریات: 5] و در سوره سوم (سوره طور)

بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ

لُوقِعٌ ﴿٧﴾» (سوره‌الطور: 7) و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ قسم خورده

است: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ» [النجم: 2]. بنابر این، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در

این چهار سوره تکمیل گردید».

همچنین با تأمل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر

اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کمتر است چنان که

در سوره‌های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسما ذات البروج) و غیر آنها می

بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند بسیار می‌باشد: **وفي كل شيء له آية**

تدل علي أنه واحد. در هر چیز که بنگرید؛ نشان‌های می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی

دلالت می‌کند دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و

متواتر پیامبران می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن

و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند

متعال در قرآن عظیم الشان بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به

آن را نیز هموار گرداند. (برای تفصیل مبحث مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن (جلد

سوم) سوره «نجم» نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی: (حوت) 1394 شمسی جمادی

الاول 1437 هجری).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه که (1 الی 18) در باره موضوعاتی اثبات وحی و پیامبری و صدق

پیامبر، و معجزه ی معراج، بحث بعمل می آید .

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾

که هم صحبت شما (محمّد ص) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. (۲)

غوايت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می

شود.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مؤلف تفسیر (معارف القرآن) در تفسیری این آیه مبارکه می نویسد: «قسم به ستاره، وقتی غروب می کند، (هر ستاره ای که باشد، در این قسم و جواب آن که: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» باشد، مناسبت خاصی وجود دارد، یعنی هم چنان که ستاره از وقت طلوع تا غروب در تمام این مسافت از مسیرش تغییری نیافته، آنحضرت ﷺ نیز در تمام زندگی خویش از ضلالت و گمراهی محفوظ مانده است، و نیز اشاره دارد به این مطلب که به وسیله ای ستارگان هدایت به دست می آید، از آن حضرت ﷺ، نیز به علت عدم ضلالت و غوایت (گمراهی و بیراهی)، هدایت حاصل می شود»

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳)

و از روی هوی و هوس سخن نمی گوید. (۳)
«عَنِ الْهَوَىٰ»: از روی هوا و هوس. دلخواه خود و به اصطلاح خود سرانه، چیزی نمی گوید، بلکه چیزی را که می گوید، به فرمان الهی می باشد. و کلامش وحیی از جانب خداوند است.

اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است:

اطاعت پیامبر ﷺ در عمل به آنچه امر کرده و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت **«أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ»** است.
 علت وجوب اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم برای یک مسلمان قبل از همه بخاطر و علت هم است که الله تعالی خود به آن در آیات متعدد به این اطاعت از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور و هدایت فرموده اند، وحتی گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می فرماید: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»** (سوره النساء: 59). (ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید).

همچنان می فرماید: **«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»** (سوره النساء: 80). (هر کس از رسول الله اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است). **«وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»**. (سوره النور: 56). (و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود).

و گاهی به آنده اشخاصیکه از فرمان رسول الله ﷺ سرپیچی می کند. و عده ای عذاب می دهد و می فرماید: **«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»** (سوره النور: 63). «پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می کنند، که فتنه ای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود». یعنی فتنه هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات های زودرس مبتلا می شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می فرماید: **«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»** [آل عمران: 31]. «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می دارد و گناهان شما را می بخشد».

و خداوند متعال فرموده که پیامبر نمونه مثالی نیکو برای امت خود است: **«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»** [الأحزاب: 21]. «به تحقیق رسول الله برای شما بهترین نمونه و مثال است، برای کسی که امید به الله و روز آخرت داشته باشد و به کثرت الله را یاد کند».

ابن کثیر می گوید: این آیه کریمه اصل بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله ﷺ است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه

تا روز قیامت به پیامبر ﷺ اقتدا کنند.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست! (۴) قرآن عظیم الشان، در آیه «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ» خطاب به منحرران نموده می فرماید: شما مدت طولانی و زیادی همنشین و مصاحب پیامبر ﷺ بودید و خوب می دانید که او انحراف ندارد.

و هر آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده چیزی دیگری نیست! در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو (رض) روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم ﷺ می شنیدم، می نوشتم با این هدف که آن ها را حفظ و نگهداری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله ﷺ می شنوی مینویسی در حالیکه ایشان نیز بشنوند و گاهی در حال خشم سخن می گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول الله ﷺ در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فوالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا الحق». «بنویس زیرا قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است».

رسول الله ﷺ در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی گویم. در این اثنا برخی از اصحاب شان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی گویم».

فضیلت و امتیاز رهبران الهی:

در کلمه «مَا ضَلَّ» آیه مبارکه به یک مفهوم عالی و اصل کلی اشاره نموده، می فرماید که: رهبران الهی دارای سابقه انحراف فکری نیستند، در واقعیت امر که اگر تاریخ زندگی انبیاء به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد به وضاحت تام در می یابیم که: انبیاء علیه السلام، یک عمری در میان منحرران، مشرکین زندگی بسر برده اند، ولی منحرر نشدند و این خود يك نشانه عظمت و جلال شخصیت عالی انبیاء می باشد.

همچنان در کلمه: «مَا غَوَىٰ» آیه مبارکه بدین اصل اشاره می فرماید؛ که انبیاء سابقه گناه و فسق در عمل هم ندارند. بلکه در کلمه: «صَاحِبُكُمْ» می فهمانند که انبیاء انسانها دلسوز و مردمی هستند. و به تمام تأکید اعلام میدارد که: رهبران الهی «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» تابعداری و متأثر و مغلوب خواهشات خود و دیگران نمی باشند.

و طوری که در فوق یاد آور شدیم: نه از روی هوای نفس و دلخواه خود سخن می گویند، سخن شان جز وحی که به او شان نازل شده چیزی دیگری نیست.

حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء:

قبل از همه باید گفت که حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء را یک اصل زرینی تشکیل می دهید که: پروردگار با عظمت ما انبیاء و رسولان را برای راهنمایی بندگانش مبعوث نموده است، و در طول تاریخ بشریت هیچگاه خداوند متعال بندگانش را بدون رهبر و قائد نگذاشته است، بلکه پیامبران فرستاده شدند تا مردم به واسطه برگزیدگان الله تعالی طریقه پرستش و عبادت را بشناسند و عملاً امور عبادت و خدا پرستی را برایشان بیان کند، روی همین اصل است که الله تعالی از نسل و جنس خود انسانها پیامبران را فرستاد تا ایشان سخنانشان را بفهمند. طوری که قرآن عظیم الشان می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَحْدٌ» (سوره الکهف: 110). یعنی: «(ای پیامبر!) بگو من فقط بشری هستم مثل شما، (امتیاز من این است که) به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است».

رسالت و وظیفه اصلی که در برابر همه پیامبران الهی قرار دارد همانا؛ ارشاد و راهنمایی بشریت به سوی توحید و عبادت پروردگار عالمیان و پرهیز از عبادت غیر الله است، طوری که این رسالت آسمانی در (آیه 25 سوره الانبیاء) چنین بیان و فورمول بندی گردیده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»

(یعنی: «و (ما) پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کنید.»).

ایمان به نبوت محمد ﷺ :

ایمان و باور به نبوت حضرت محمد ﷺ اصل بزرگی از اصول ایمان است، که ایمان جز با این اصل تحقق نمی‌یابد، لذا خداوند متعال میفرماید: «وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿۱۳﴾» [الفتح: 13]. «و هر کس به خدا و رسول او ایمان نیاورد، بداند که ما برای کافران آتش (دوزخ) را آماده ساخته‌ایم.»
رسول الله ﷺ میفرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی دهند که معبود بر حقی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده خدایم.» (صحیح مسلم).

ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمی‌شود از جمله :

اول: شناخت پیامبر ﷺ؛ ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، و هاشم از قریش و قریش از عرب، و عرب از نسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیها و علی نبینا أفضل الصلاة و أزکی التسلیم) است. ایشان شصت و سه سال عمر نمودند که چهل سال قبل از نبوت و بیست سه سال رسول و پیامبر بودند.
دوم: تصدیق ایشان در آنچه خبر داده، و اطاعت از ایشان در هر آنچه که امر فرموده، و اجتناب و دوری از هر آنچه نهی فرموده‌اند، و اینکه جز به روشی که ایشان مشروع فرموده اند خداوند پرستیده نشود.

سوم: اعتقاد به اینکه ایشان، به عنوان رسول و پیامبر به سویی همه انسان‌ها و جنیان فرستاده شده‌اند، پس هیچ احدی جز تعحیت و پیروی از ایشان چاره‌ای ندارد، لذا خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: 158]. «بگو ای مردم، من فرستاده خداوند به‌سویی همه شما هستم.»

چهارم: ایمان به رسالت ایشان، و اینکه ایشان بهترین و آخرین پیامبران است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَكِن رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: 40]. «بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء است.»

و اینکه ایشان خلیل خداوند، و سردار تمام بشریت و صاحب شفاعت عظمی هستند، که مخصوص به «الوسیلة» بالاترین درجات بهشت است، ایشان صاحب حوض کوثر و امت ایشان بهترین امت است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است.»

کما اینکه امت ایشان بیشترین تعداد بهشتیان را تشکیل خواهند داد، و اینکه رسالت ایشان ناسخ تمام رسالت‌های گذشته است.

پنجم: اینکه خداوند ایشان را با بزرگترین و جاودانه‌ترین معجزه که قرآن کریم و کلام الهی محفوظ از هر گونه تغییر و تبدیل است، تأیید و حمایت فرموده است. چنانکه می‌فرماید: «قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْإِنْسُ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۗ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾»

[الاسراء: 88]. «بگو اگر انس و جن گرد آیند بر آنکه مانند این قرآن آورند، هرگز نمیتوانند مانندش آورند و اگر چه برخی از آنان پاور برخی (دیگر) باشند.»

و میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ۙ» [الحجر: 9]. «بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم.»

ششم: ایمان به اینکه رسول الله ﷺ رسالتشان را تبلیغ کردند و امانت را ادا نمودند، و امت را نصیحت کردند، هیچ خیر و خوبی نبود، مگر اینکه امت را به آن ترغیب و

راهنمایی فرموده و هیچ شر و بدی نبود، مگر اینکه امت را از آن بر حذر داشته است. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ (128)» [التوبة: 128]. «بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص (و) به مومنان رؤوف مهربان است».

طوری‌که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ وَيَحذِرُ أُمَّتَهُ مِنْ شَرٍّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ». «هیچ پیامبری نبوده که خداوند او را قبل از من در میان امتی مبعوث کند مگر اینکه مأمور و مکلف بوده است به اینکه امتش را به هر خیر و نیکی‌ای که می‌دانسته راهنمایی نموده و از هر شر و بدی که می‌دانسته بر حذر بدارد». (صحیح مسلم).

هفتم: محبت آنحضرت ﷺ تا حدی که محبت ایشان را بر محبت تمامی مخلوقات و حتی بر محبت خودش ترجیح دهد. پس محبت و تعظیم و احترام، و شخصیت قائل شدن و اطاعت کردن ایشان از حقوقی است که خداوند متعال در کتاب عزیزش بر ما واجب کرده است، زیرا محبت ایشان جزو محبت خدا و اطاعت از ایشان اطاعت از خداست. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (31)» [آل عمران: 31]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان ببامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» «هیچیک از شما نمی‌تواند مؤمن کامل باشد تا زمانی که من در نزد او از فرزند و پدرش و سایر انسانها محبوبتر نباشم». (متفق علیه).

هشتم: به کثرت درود و سلام فرستادن بر روان پاک حضرت محمد(ص)، زیرا بخیل کسی است که اسم مبارک ایشان در نزدش برده شود و برایشان درود نفرستد. خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (56)» [الأحزاب: 56].

«بی‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مومنان (شما نیز) بر او درود بفرستید و چنانکه باید سلام بگویید».

و پیامبر ﷺ میفرماید: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا». «کسی که یکبار بر من درود بفرستد خداوند متعال در مقابل ده مرتبه بر او درود می‌فرستد». (صحیح مسلم).

در چند جا بر ایشان درود و سلام فرستادن بسیار مهم و مؤکد است، از جمله در تشهد نماز، در قنوت، در نماز جنازه، در خطبه جمعه، بعد از اذان، هنگام ورود و خروج از مسجد، هنگام دعا، هنگامیکه نام مبارک ایشان برده شود و غیره.

نهم: اینکه پیامبر ﷺ در نزد پروردگارشان زنده‌اند، زندگی برزخی که از زندگی شهدا بهتر و کامل‌تر است، ولی مانند زندگیشان در روی زمین نیست، این زندگی مخصوصی است که چگونگی آنرا ما نمیدانیم، ولی با این وجود نمی‌توان آنها را مرده نامید. چنانکه پیامبر ﷺ میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ».

«خداوند بر زمین حرام گردانیده است که جسد پیامبران را بخورد» (سنن أبو داود). همچنین می‌فرماید: «مَنْ مَسَّ مَسْلَمًا يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي كَي أُرَدَّ» «هیچ مسلمانی نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خداوند روحم را به من باز می‌گرداند تا اینکه سلام او را جواب دهم». (سنن أبو داود).

دهم: اینکه در حیات حضرت ﷺ و همچنین در کنار قبر ایشان هنگام سلام دادن کسی

صدای خودش را بلند نکند که این نیز جزو احترام ایشان است. طوری که خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» [الحجرات: 2]. «ای مؤمنان، صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید - و مانند سخن گفتن با همدیگر - با او بلند سخن مگویید. که مبدا - در حالی که شما نمی‌دانید - اعمالتان از بین برود».

احترام ایشان پس از وفات عین احترام در حیات ایشان است. چنانکه نمونه‌های اول و الگوهای بی نظیر مکتب ایشان رضوان الله علیهم اجمعین عمل کردند، چه آنان از نظر اطاعت و پیروی نزدیک ترین مردم به ایشان بوده، و از هرگونه مخالفت با ایشان و بدعت گذاری در دین بشدت گریزان بودند.

یازدهم: با همه اصحاب و اهل بیت و همسران ایشان دوستی و محبت داشتن و از هرگونه کینه و حسد و کدورت، و دشنام و جسارت و اهانت نسبت به آنان پرهیز کردن، زیرا خداوند از آنان راضی شده و آنان را برای صحبت و یاری پیامبرش صلی الله علیه وسلم برگزیده است، و دوستی و موالاتشان را بر این امت واجب گردانیده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» [التوبة: 100]. «و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و (آنان نیز) از او خشنود شدند».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدَهُمْ وَلَا نَصِيفَهُ». «صحابه مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضه اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند ثوابش به اندازه یک «مُد» (پُری دو کف دست) و حتی نصف مُد آنها نخواهد رسید». (صحیح بخاری).

برای کسانی که بعد از ایشان می‌آیند مستحب است که برای آنان طلب آمرزش کنند و از خداوند بخواهند که در دل‌هایشان نسبت به آن الگوهای ایمانی و صداقت هیچگونه حسد و کینه‌ای نداشته باشند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿10﴾» [الحشر: 10]. «و (نیز) آنان راست که پس از اینان آمدند (انصار) می‌گویند: پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند ببامرز. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشنده مهربانی».

دوازدهم: پرهیز و اجتناب از غلو و افراط درباره پیامبر اسلام زیرا که این بیشترین وسیله آزار و اذیت آنحضرت ﷺ است، زیرا که آن حضرت امتشان را از غلو و افراط و مداحی بیش از اندازه منع فرموده، مقام و منزلتی که خداوند برای ایشان عنایت فرموده که بیشتر از آن مخصوص پروردگار است. لذا می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، لَا أَحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَرْتَبَتِي». «جز این نیست که من یک بنده هستم، پس بگوئید بنده و فرستاده خدا، دوست ندارم که مرا از منزلت خودم بالاتر ببرید». (صحیح بخاری: 3372).

همچنین می‌فرماید: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ». «مرا بیش از حد ستایش نکنید، چنانکه مسیحیان عیسی بن مریم را ستایش کردند». (صحیح بخاری). بنابراین خواندن حضرتش در دعاء و استغاثه و مدد خواستن از ایشان و طواف کردن به دور قبر شریف ایشان، و نذر و ذبح کردن به نام ایشان، همه اینها نادرست بوده و شرك به الله محسوب می‌شود، زیرا خداوند انجام هر گونه عبادتی را جز برای خودش منع

فرموده است.

کما اینکه درمقابل، تفریط و بی‌توجهی نسبت به آنحضرت نادرست است. پس بی‌احترامی نسبت به ایشان که از روی بغض و کینه با ایشان باشد، یا جسارت و بی‌ادبی به مقام والای ایشان، یا از شأن ایشان کاستن و تمسخر نسبت به ایشان روا داشتن، ارتداد و کفر و خروج از اسلام به شمار می‌آید.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: **«قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ نَسْتَهْزِءُونَ ﴿65﴾ لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿66﴾»** [التوبة: 65-66].

«بگو: آیا به خدا و آیات او و رسولش ریشخند می‌کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید».

پس محبت صادقانه نسبت به پیامبر ﷺ این است که بر کمال اقتداء و پیروی از سنت ایشان و ترک آنچه که با راه و روش ایشان مخالف است دلالت دارد و صدق می‌کند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿31﴾»** [آل عمران: 31]. «بگو اگر خداوند را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند امر زنده‌مهربان است».

پس واجب است که نسبت به تعظیم و احترام و بیان شأن و منزلت والای ایشان از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزیم و صفات الوهیت را که مخصوص پروردگار است به ایشان نسبت ندهیم، و به هیچ عنوان از قدر و منزلت ایشان نگاهیم. این همان احترام و محبتی است که نشانه اتباع و پیروی از سنت و شریعت ایشان، و حرکت درمسیر هدایت و اقتدای صادقانه به آنحضرت است.

سیزدهم: ایمان به پیامبر ﷺ جز با تصدیق و باور به ایشان و عمل به شریعت ایشان متحقق نمی‌شود، همین است معنی انقیاد و تسلیم برای ایشان، پس اطاعت ایشان اطاعت الله و معصیت ایشان معصیت الله است و ایمان به ایشان فقط با تصدیق و پیروی از آنحضرت ﷺ تحقق می‌یابد.

(کتاب: ارکان ایمان: مرکز پژوهش‌های علوم اسلامی دانشگاه اسلامی مدینه منوره، (ج‌دی) 1394 شمسی، ربیع‌الاول 1437 هجری)

نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری:

در بسیاری از موارد سؤال مطرح می‌شود که آیا کسی می‌تواند با کوشش و سعی خود به مقام نبوت نائل شود؟

جواب نص صریح قرآنی همین است که: نبوت انتخاب الهی است و هیچ انسانی از طریق ریاضت و اجتهاد و یا هم سعی و کوشش نمی‌تواند شرف نبوت را بدست بیاورد. **«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»** (سوره‌ الانعام: 124). (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آن که آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:)) الله داناتر است که رسالت خود را درکجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید. بنا بر فهم این آیه مبارکه گفته می‌توانیم که: نبوت موهبت الهی است، پس بین نبوت و بشریت منافات نیست.

چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید:

در جواب باید گفت: با توجه به اهداف پیامبران لازم است که آنها به نحوی باشند که به سهولت با امت‌های خویش ارتباط برقرار نمایند تا بتوانند رسالت خویش را به آنان ابلاغ نمایند و قیادت و رهبری جامعه بشری را بر عهده بگیرند.

همچنان از وظایف مهم انبیاء علیه السلام نمونه مثالی و سر مشق بودن برای دیگران است. اگر پیامبران، فرشته می بودند، نه تنها اهداف و حکمت های فوق حاصل نمی شد بلکه گروهی از مردم دعوت آن ها را از روی اضطرار می پذیرفتند و زمینه پذیرش آزادانه و اختیاری ادیان سلب میشد، در حالیکه منت الهی این است که هرکس راه خود را به اختیار خود انتخاب کند و برای انتخاب درست پیامبران را اعزام داشته و وقتاً فوقت علماء و دعوتگران حق را فرستاده و در بین جوامع بشری فرستاده است. طوری که میفرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ» (سوره الأنعام: 9). (و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می دادیم، البته او را به صورت مردی در می آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی می کردیم که قبلاً در آن (مشتبه) بودند.) بنابراین اهداف کامل نبوت زمانی تحقق می یابد که پیامبران الله ﷺ در اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسان ها مشترک و در برخی دیگر نیز از امتیاز انکارناپذیری برخوردار باشند.

نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته:

در طول تاریخ ادیان بشری، وظیفه نبوت به مردان اختصاص گرفته و زنان ابداً به این سمت از طرف خداوند متعال گماشته نشده اند. زیرا نبوت باری است ثقیل و تکلیفی است مشکل و سنگین. چون نبوت به مجاهده، صبر و شکیبایی نیاز دارد. طبیعت روحی و فیزیکی زنان طوری ساخته شده است که توان تحمل این همه مشقات رانداشته و یا رسالت وی در خانواده و جامعه مشخص شده است. این توضیح را میتوان دلیل عقلی و علت اختصاص نبوت به مردان ذکر کرد.

دلیل قرآنی در این بابت عبارت است از: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره النحل: 43). (و پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم، پس اگر نمی دانید از اهل علم بپرسید.) بر خلاف پادشاهی که برای زنان نیز داده شده است مثل بلقیس و غیره.

چگونگی نزول وحی:

با تأمل در نصوص قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم، در می یابیم که فرشته وحی سه حالت دارد:

اول: پیامبر ﷺ فرشته را در شکل و صورت واقعی او می بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر ﷺ، اتفاق رخ نداد.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله ﷺ حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می کند و با او به گفتگو می پردازد و پیامبر ﷺ هم گفتارش را حفظ می کند. این نوع وحی سبکترین احوال پیامبر ﷺ بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار جراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت وحی:

رسول الله ﷺ قبل از این که با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می دید و صدایی را می شنید، ولی آن فرشته ای که نوری پدید می آورد و او را مورد خطاب قرار می داد، را مشاهده نمی کرد. مسلم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت میکند که فرمود: «مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضُّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانِ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا».

«رسول الله ﷺ پانزده سال در مکه باقی ماند، مدت هفت سال نور را مشاهده می کرد و صدا را می شنید، ولی چیزی نمی دید و مدت هشت سال به ایشان وحی می شد و ده سال در مدینه زندگی کرد.» (شرح نووی بر صحیح مسلم (15/ 104)، آنچه این

عباس(رض)، در مورد مدّت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدّت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلّم، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است.)

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می‌شنید و نورش را می‌دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می‌کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد». (نووی، شرح مسلم (104/15))

تأثیر فرشته وحی بر پیامبر:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آنچه پیامبر ﷺ به آن دچار می‌شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است.»

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع می‌شود، رنگش زرد می‌گردد، وزنش کاهش می‌یابد و تعادلش را از دست میدهد؛ انسان چن زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی می‌شود. اما ارتباط فرشته با رسول الله ﷺ، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می‌شد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ی زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی علیه وسلم می‌شنیدند.

(روایت ترمذی (جامع الاصول 41/12)، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلّم از جای بر می‌خاست، در حالیکه تمامی آن چه که فرشته‌ی وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به أصحاب خبر می‌داد که چه آیاتی به او وحی شده است.

حضرت بی بی عائشه نقل کرده که در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله ﷺ نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1)).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله ﷺ بر پشت شتر قرار داشت و وحی بر ایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله ﷺ نزدیک بود بر زمین بخوابد. (بیهقی، الدلائل، با روایت از عائشه (فتح الباری 21/1)).

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله ﷺ خرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة 12، جهاد 31، و نسائی جهاد 4، و احمد (184/5))

یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر ﷺ که مدّت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ی بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری 9/9)).

عَلْمُهُ شَدِيدُ الْقُوَى ﴿٥﴾

او را [فرشته] بس نیرومند آموزش داده است. (٥)

«شَدِيدُ الْقُوَى»: دارای نیروهای شگفت و قدرتهای عظیم. یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل امین علیه السلام است. پس اوست که وحی را به محمد رسول الله صلی الله علیه وسلّم آموخت.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ﴿٦﴾

همان کس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد. (۶)
«دو مِرَّةً»: قوت، پختگی اندیشه.

«صاحب مره» یعنی: جبرئیل علیه السلام آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به قولی معنی این است: جبرئیل علیه السلام دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل علیه السلام اولین باری که وحی را به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. (تفسیر صفوة النفاسیر محمد علی صابونی).

وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾

در حالی که در «افق اعلی» بود. (۷)
 یعنی در افق آسمان، همان جهتی که آفتاب از آن طلوع می‌کند، قرار دارد. ابن عباس گفته است: منظور از «افق اعلی» محل طلوع آفتاب است. (خازن ۲۱۶/۴).
خازن گفته است: جبرئیل همان طوری که نزد دیگر پیامبران پیشین می‌آمد، نزد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نیز به صورت انسان می‌آمد.

روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم از او تقاضا کرد که به صورت و شکل حقیقیش خود را نشان دهد. جبرئیل دوبار خود را به صورت حقیقی به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نشان داد، یک مرتبه در زمین و یک مرتبه در آسمان، در زمین از جانب «افق اعلی» یعنی از جهت مشرق خود را نشان داد، و آن زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم در غار حرا بود. جبرئیل بر او نمایان شد و دو بال خود را گسترد و مابین مشرق و مغرب را مسدود کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم بی‌هوش گشت، سپس به صورت انسان درآمد و او را در آغوش گرفت، گرد و غباری را که بر صورتش نشسته بود، پاک نمود. (تفسیر صفوة النفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾

سپس نزدیک شد و فرود آمد (۸)

«دَنَا» «نزدیک شد».

«تَدَلَّى» «فرود آمد، نزدیکتر شد».

یعنی بعد از آن جبرئیل (ع) به آن حضرت (ص) نزدیک شد و سپس بیشتر به آن حضرت نزدیکی جست.

و در «سدره المنتهی» خود را در آسمان نشان داد. و هیچ یک از پیامبران او را به صورت فرشته ندیده‌اند، جز پیامبر ما، محمد صلی الله علیه و سلم. (خازن ۲۱۳/۴).

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

تا جایی فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. (۹)

«قَاب»: اندازه، مقدار. قدر.

«قَابَ قَوْسَيْنِ»: مقدار طول و کمان. «به قدر دو کمان»: یعنی اینکه به اندازه‌ی طول دو انتهای کمان یا کمتر از آن به او نزدیک شد. الوسی گفته است: منظور نزدیک شدن زیاد است. در واقع می‌خواهد بگوید: جبرئیل به معنی واقعی کلمه به او نزدیک شد. (تفسیر روح المعانی الوسی ۴۸/۲۷).

هدف از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکه اتصال و تحقق امر استماع وحی از سوی پیامبر ﷺ به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بُعد مسافت که خود شبّه، ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است. (تفسیر

انوار القرآن (جلد سوم) سورة «نجم» عبدالرؤوف مخلص هروی: (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

پس به بنده اش آنچه را باید وحی می کرد، وحی کرد. (۱۰) یعنی پروردگار با عظمت، اوامر خود را به وسیلهی جبرئیل به بنده و فرستادهی خود حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم وحی کرد.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾

قلب او در آن چه دیده دروغ نگفته است. (۱۱) یعنی قلب محمد صلی الله علیه و سلم در مورد این که به شکل حقیقی جبرئیل را دید، اشتباه نکرده است. ابن مسعود گفته است: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل را به شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود و هر بال آن افق را مسدود می کرد، و رنگهای زیبا و مروارید و یاقوت را طوری از بالش فرو می ریخت که خدا می داند! (اخراج از امام احمد).

أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾

آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می کنید؟ (۱۲) جمهور برآنند که آنچه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم دوبار آن را مشاهده کرد و در این آیه دوبار از آن سخن رفت: «ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ و أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ» همانا جبرئیل است.

ابن عباس و عکرمه آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم با چشمان خود خدا را دیده است، اما حضرت عایشه رضی الله عنها این سخن را انکار کرده و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم دوبار جبرئیل را به صورت و شکل حقیقی دیده است. آنگاه ابو حیان گفته است: درست آن است که تمام مطالب مکنون در این آیه در رابطه با جبرئیل بوده و دلیل آن فرموده‌ی (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾

و به یقین پیامبر جبرئیل را (به صورت اصلیش) در فرود دیگری مشاهده کرد. (۱۳) «نَزْلَةً»: دفعه

«وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ» می باشد که مقتضی آن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم مرتبه‌ای دیگر او را دیده باشد. (البحر ۱۵۸/۸). می گویم: گفته‌ی صاحب «البحر» از لحاظ دلالت قوی است، و بنا به مذهب اهل سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج در آسمان‌ها خدا را با چشم دیده است و دلایلی از سنت بر اثبات این ادعا دارند. اما در مورد آیات، راجع همان مذهب جمهور است. و الله اعلم. «وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ» باری دیگر پیامبر صلی الله علیه و سلم جبرئیل را به شکل فرشته دید. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله :

ابن قیم می فرماید: رسول الله ﷺ بنا بر قول صحیح، باجسم مبارکش، سوار بر بُراق و همراه جبرئیل، از مسجد الحرام به بیت المقدس سیر دادند. در آنجا از بُراق پیاده شد، بُراق را به حلقهٔ درب مسجد الاقصی بست و امامت جماعت انبیاء را انجام داد. سپس در همان شب، ایشان را از بیت المقدس به آسمان، بالا بردند. جبرئیل برای ایشان اجازه ورود خواست و درب آسمان اول به روی ایشان گشوده شد. در آنجا آدم علیه السلام را دید و به او سلام کرد. آدم علیه السلام نیز جواب سلامش را داد و به نبوت اش اقرار نمود. خدای متعال، در آنجا ارواح سعاتمندان را از راستش و ارواح بدبختان را که در سمت چپش بودند، به آن حضرت ﷺ نشان داد.

پس از آن به آسمان دوم برده شد؛ برایش درب را گشودند، در آنجا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم را دید و به آنها سلام کرد و آنها جوابش را دادند و به او خوشامد گفتند و به نبوتش اقرار کردند. سپس به آسمان سوم برده شد و در آنجا یوسف علیه السلام را دید و سلام کرد و یوسف هم به او خوشامد گفت و به پیامبریش اقرار نمود. پس از این به آسمان چهارم برده شد که در آنجا ادریس را دید، سلام کرد و ادریس علیه نیز به او خوش آمد گفت و به پیامبریش اقرار و اعتراف نمود.

سپس به آسمان پنجم برده شد، در آنجا هارون بن عمران را دید و سلام کرد؛ وی به پیامبر ﷺ خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود. سپس به آسمان ششم برده شد و در آنجا باموسی بن عمران ملاقات کرد و سلام نمود. او به پیامبر ﷺ خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود و چون از آنجا بالاتر برده شد، موسی علیه السلام گریست. چون علت را پرسیدند، گفت: کودکی پس از من مبعوث شد که امتیان او بیشتر از امت من وارد بهشت می‌شوند. پس از این به آسمان هفتم برده شد؛ در آنجا با ابراهیم علیه السلام ملاقات کرد؛ پس از سلام و خوشامد گویی و اقرار ابراهیم علیه السلام به پیامبری آنحضرت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را به سدره المنتهی و پس از آن به بیت المعمور بردند؛ آنگاه به حضور خداوند جبار برده شد تا جایی که فاصله ایشان به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

در آن هنگام خداوند هرچه می‌خواست، بر بنده‌اش وحی کرد و پنجاه نماز بر امت آن حضرت فرض نمود و چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم بازگشت، در راه موسی علیع وسلم پرسید: خداوند به تو چه دستور داده است؟ گفت: بر امتم پنجاه نماز فرض کرده است. موسی علیه السلام گفت: امت تو توان این را ندارد. برگرد و از خدا تخفیف بخواه. آن وقت برگشت و از خداوند تقاضای تخفیف نمود. پیش از آن، رسول الله ﷺ نگاهی به جبرئیل انداخت که گویی می‌خواهد نظرش را بداند. جبرئیل نیز با اشاره گفت اگر می‌خواهی، (باز گرد و برای امتت، تخفیف بگیر) رسول الله با جبرئیل به پیشگاه خداوند بازگشت در حالیکه بر جای قبلیش بود. (آن گونه که شایسته شأن الله ﷻ است و کیفیت نا مجهول می باشد، اما ایمان به آن، واجب است.)

یکی از روایت‌های بخاری است خداوند، ده نماز را کم کرد. رسول خدا دوباره به نزد موسی بازگشت و به او خبر داد. موسی علیه السلام گفت: بازگرد و تخفیف بخواه و آن حضرت ﷺ همچنان بین موسی و خداوند رفت و آمد می‌کرد تا اینکه از پنجاه نماز به پنج نماز تخفیف یافت و چون در این وقت موسی، پیشنهاد داد که دوباره بازگرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنقدر رفتم که دیگر خجالت می‌کشم، لذا خشنودم و تسلیم اوامر او هستم و چون دور شد، منادی، ندا داد: فریضه‌ام را اجرا نمودی و برای بندگام تخفیف گرفتی. (زادالمعاد 47/2).

پس از آن، ابن قیم، اختلافی را که در باب دیدار آن حضرت ﷺ با خدا، وجود دارد، یادآور شده و در این باره سخنی از ابن تیمیه آورده که خلاصه‌اش، این است: رؤیت با چشم سر، به ثبوت نرسیده و این سخنی است که هیچکس از صحابه قایل به آن نشده است؛ اما آنچه از ابن عباس نقل شده مبنی بر اینکه آنحضرت، خدا را مطلقاً دیده و دیگری بر رؤیت با دل اشاره دارد، با هم منافاتی ندارند.

پس از این می‌گوید: اما قول خداوند در سوره النجم که: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (8)» یعنی: «سپس نزدیک شد و نزدیکتر آمد»؛ این، غیر از نزدیک شدن در داستان معراج است، زیرا آنچه در سوره نجم آمده، نزدیک و نزدیکتر شدن جبرئیل است؛ چنانچه عایشه و ابن مسعود می‌گویند و سیاق عبارت هم گواه بر همین است. اما نزدیک و نزدیکتر شدن در حدیث اسراء، واضح است که خداوند تبارک و تعالی بوده و با دوکمان و نزدیک شدن در سوره نجم منافاتی ندارد؛ بلکه در سوره نجم آمده است: «او را یک بار دیگر در

سدره المنتهی دید» و این، جبرئیل بود که رسول الله ﷺ او را برای بار اول به شکل اصلیش در زمین دید و بار دوم در سدره المنتهی خداوند، داناتر و آگاهتر است. (زادالمعاد (47/2)؛ نگا: صحیح بخاری (50/1)، 455، 470، 471، 481، 548، 549)؛ صحیح مسلم (91/1-96).

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿١٤﴾

در نزد سدره المنتهی! (درخت سدري که در آخر محدوده آسمان ها و در انتهای محل صعود و نزول عمل های بندگان قرار دارد) (١٤)

«سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» «درخت سدرمنتهی، مکانی در آسمان».

مفسران گفته اند: درخت «نَبِق» است که از ریشه ی آن رودبارها می خروشد و در طرف راست عرش قرار دارد. از این جهت به «سدره المنتهی» موسوم است که آگاهی خلاق و فرشتگان به آن منتهی می شود. و جز خدا هیچ کس از ماورای آن خبر ندارد. در حدیث آمده است: «سپس مرا به آسمان هفتم بردند، و «سدره المنتهی» به نزد من آورده شد، دیدم ثمر آن مانند قلال هجر است و برگ هایش مانند گوش فیل است». (قسمتی از حدیث شیخان است.)

سدره المنتهی:

قبل از همه باید گفت که مطابق روایات احادیث، سفر اسراء و معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آسمان هفتم بوده، و به سدر المنتهی خاتمه یافت، طوریکه در صحیح مسلم و مسند احمد از عبدالله بن مسعود در این بابت روایت شده است که: «سفر رسول الله ﷺ در اسراء و معراج به سدره المنتهی ختم شد و آن در آسمان هفتم است. هر چه از زمین بالا رود، همانجا متوقف می گردد و هر چه به زمین فروآید نیز از آن سرچشمه می گیرد. «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» (سورة النجم: 16) «در آن هنگام که چیزی [نور خیره کننده ای] سدره المنتهی را پوشانده بود».

اگر چه برخی از احادیث طوری حکم می کند، که موقعیت سدر المنتهی در آسمان ششم قرار دارد، از جمله حدیثی روایت شده از ابن مسعود که فرموده اند که: سدره المنتهی در آسمان ششم قرار دارد و اکثر علماء همچون نووی و قاضی عیاض و دیگران نیز قول دوم را ترجیح داده اند.

ولی برخی از علماء در جمع بین دو حدیث فرموده اند که: اصل و ریشه سدر المنتهی در آسمان ششم و خودش در آسمان هفتم قرار دارد. (والله اعلم).

خواننده محترم!

در قرآن عظیم الشان در مورد این درخت مطالبی بیان یافته است، طوریکه پروردگار با عظمت فرموده است که رسول الله ﷺ بر بالای این درخت جبرئیل علیه السلام را در صورت واقعی او دید. این درخت «مأوی» نام دارد:

طوریکه این موضوع را در آیات (13 الی 17) همین سوره ملاحظه می نمایم: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى ﴿١٣﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿١٤﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَى ﴿١٧﴾». و البته او (فرشته) را بار دیگر در فرود آمدنش هم دید. (14) نزد سدره المنتهی (درختی که علم مخلوقات به آن منتهی می شود). (15) که آرامگاه متقیان در بهشت نزد آن درخت است. (16) وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می پوشانید. (17) چشم (پیغمبر) منحرف نشد و از حد تجاوز نکرد.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد این درخت چنین میفرمایند: «ثُمَّ رُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبَقَهَا مِثْلُ قَلَالِ هَجْرٍ وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ أَدَانِ الْفَيْلَةِ. قَالَ: «إِي جَبْرِئِيلَ» هذه سدره المنتهی، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ، نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا جَبْرِئِيلُ قَالَ أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَمَّا النَّهْرَانِ الظَّاهِرَانِ فَالنَّيْلُ وَالْفَرَاتُ»

«سپس به «سدره المنتهی» رسیدیم. ناگهان، میوه‌هایش را دیدم که به اندازه‌ی کوزه‌های شهر «هجر» و برگ‌های آن به اندازه‌ی گوش فیل است. جبریل گفت: این سدره المنتهی است. نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر آشکار بودند. پرسیدم: ای جبریل! این‌ها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت و دو نهر آشکار نیل و فرات می‌باشند.»

(صحیح الجامع (18/3) شماره (2861) و آن را به بخاری، مسلم، ترمذی و احمد نسبت داده است.)

در صحیحین نیز چنین آمده است: «ثُمَّ انْطَلَقَ حَتَّى آتَى بِي السِّدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَعَشِيهَا أَلْوَانٌ لَا أُدْرِي مَا هِيَ ثُمَّ ادْخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابِدُ اللُّؤْلُؤِ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمَسْكُ» «سپس به پیش رفتم تا این‌که به سدره المنتهی رسیدم. آن را به گونه‌ای دیدم که با رنگ‌های گوناگونی پوشیده شده بود که تا به حال آن را ندیده بودم. سپس وارد بهشت شدم. در آن جا گنبدهایی از مروارید و خاک آن از مسک بود.»

عَنْهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (۱۵)

که جَنَّةُ الْمَأْوَى هم نزدیک آن است (۱۵) «جَنَّةُ الْمَأْوَى» نزدیک سدره‌المنتهی موقعیت دارد. به قولی: علت تسمیه آن به «جَنَّةُ الْمَأْوَى» در این است که ارواح مؤمنان در آن جای می‌گیرد. حضرت ابن عباس (رض) می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقیان در آن جای می‌گیرد و علم انبیا علیه السلام بدان منتهی می‌شود و هیچ‌کس جز الله تعالی ماورای آن را نمی‌داند.»

إِذْ يَعْشَى السِّدْرَةَ مَا يَعْشَى (۱۶)

وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می‌پوشانید. (۱۶) حسن گفته است: نور خدای عالمیان آن را فراگرفته و روشن کرده بود. و ابن مسعود گفته است: پروانه‌های زرین آن را پوشانده بود. (روایت از مسلم.) و در حدیث آمده است: «وقتی که با قدرت خدا پوششی آن را پوشاند هیچ یک از بندگان خدا قدرت توصیف زیبایی آن را ندارد.» (مسلم آن را روایت کرده است.) مفسران گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و سلم درخت «سدره المنتهی» را دید که انوار خدای عز و جل آن را فرا گرفته بود، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست آن را تماشا کند، و فرشتگان بسان پرندگان در پیرامون آن حلقه زده بودند و خدا را عبادت می‌کردند و همچنان‌که انسان‌ها در اطراف کعبه به ذکر و طواف می‌پردازند، آنها هم در اطراف «سدره المنتهی» تسبیح‌گویان و ثناخوانان به طواف مشغول بودند. در حدیث آمده است: «سدره را دیدم که پروانه‌های زرین و طلایی آن را پوشانده بود، و روی هر برگ آن فرشته‌ای را در حال نیایش خدا ایستاده دیدم.» (ابو سعود ۱۵۷/۵)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (۱۷)

و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نمود. (۱۷) «مَا زَاغَ»: منحرف نشد.

«وَمَا طَغَى» و از حدی که مشاهده کرد تجاوز نکرد. قرطبی گفته است: دید خود را جز به آیاتی که در معرض دیدش بودند، به دیگر آیات متوجه نساخت. بدین وسیله ادب و نزاکت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در آن مقام توصیف کرده است؛ زیرا به چپ و راست نگاه نکرد. (تفسیر قرطبی ۹۸/۱۷).

خازن گفته است: هنگامی که پروردگار مقتدر متجلی شد و نورش را نمایان کرد، پیامبر صلی الله علیه و سلم در همان مقام باشکوه که عقل در آن متحیر می‌ماند، و پاها به لرزش و لغزش می‌افتند، و چشمان و دیدگان منحرف می‌شوند، توقف کردوایستاد. (خازن ۲۱۶/۴).

خواننده محترم!

حق چشم، آن است که نه انحراف ببند و نه تجاوز کند. و در این هیچ جای شکی نیست که: چشمی واقع بین و حق بین چشمان است که: توان دیدن آیات بزرگ الهی را دارد.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

البته او بخشی از آیات نشانه های بزرگ پروردگار خود را مشاهده کرد. (۱۸) مفسر تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی می نویسد: قسم به خدا در شب معراج، محمد صلی الله علیه و سلم عجایب ملکوت خدا را مشاهده کرد، سدرۃ المنتهی و بیت المعمور و بهشت و دوزخ را دید و جبرئیل را در آسمان در شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود، و «ررفرف» را سبز و خرمتر از جنت دید که افق را پوشانده بود. و دیگر دلایل عظیم را دید.

(بخاری از ابن مسعود روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم «ررفرف» سبز و خرم را با چشمان خود دید که افق را پر کرده بود.)

امام فخر رازی گفته است: آیه نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب معراج آیات را دید، اما آن طور که بعضی گفته اند: خدا را ندید، و دلیل آن این است که داستان معراج را به رؤیت آیات خاتمه داده است. و در سوره ی اسراء فرموده است: «لنریه من آیاتنا». و اگر خدا را دیده بود که از تمام آیات مهمتر است، خداوند از آن خبر می داد. (تفسیر کبیر ۷/۷۴۰).

خواننده محترم!

در آیات (19 الی 30) در باره اینکه از خدایان دروغین، هیچ کاری ساخته نیست. توییح مشرکان به خاطر نامگذاری فرشتگان به جنس مؤنث، بحث بعمل آمده است.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

آیا دو بُت بزرگ «لات» و «عزای» خود را دیدید (که بی اثر است). (۱۹) قابل تذکر است که مشرکین عرب بتهای زیادی می پرستیدند؛ اما سه تا از آنها شهرت بیشتری داشت، و قبایل بسیار بزرگ عرب به عبادت آنها مشغول بودند.

«لات»، «عزی» و «منات»:

لات: از اسم الله گرفته شده و نام بُت مؤنثی بود که قبیله ثقیف (اهالی طایف) آن را پرستش می کردند.

علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده اش نماد شخصی را نشان می داد که از آرد آماده شده برای نان را با روغن مخلوط می کردند، و حجاج را طعام می دادند.

اما «عزی»: به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می کردند پس رسول اکرم ﷺ در سال فتح مکه، خالد بن ولید (رض) را فرستادند تا آن را قطع نماید.

«منات» بت بنی هلال بود، و مشرکین در محل وقوع آنها ساختمانهای مجلی ساخته بودند. و به آنها مانند کعبه احترام می گذاشتند.

وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿٢٠﴾

و از «منات» آن سومین بت دیگر را؟ (که جمادی بی نفع و ضرر است) (۲۰)

«وَمَنَاةَ» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات

قربانی را برای آن می ریختند، از این جهت، آن را «وَمَنَاةَ» نامیدند و الله تعالی برای تحقیر

و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی قدر است» آخری: از تأخر در رتبه است، یعنی وَمَنَاءَ، متأخر، پست و بی قدر است.

ابن کثیر می گوید: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آن ها را بزرگ می داشتند اما مشهورترین آن ها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آن ها یاد کرد.»

أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى ﴿٢١﴾

آیا (به گمان شما) برای شما پسر است و برای خدا دختر؟! (۲۱)

تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى ﴿٢٢﴾

در این صورت این تقسیم بندی ناعادلانه ای است (۲۲)

«قِسْمَةٌ» «تقسیم»

«ضِيزَى» «غیر عادلانه».

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى ﴿٢٣﴾

این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نام های بی معنا و بی مفهوم که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالیکه مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿٢٤﴾

آیا (گمان دارند که) انسان به هر چه آرزو کند می رسد؟ (۲۴)
یعنی اینکه: آنچه را انسان از خواهش های نفسانی اش تمنا و آرزو می کند مانند شفاعت بت ها، تمثال ها و سایر امور در اختیار و قدرت اوست؟ چنین نیست بلکه امر و فرمان، مخصوص الله است.

امام صاوی گفته است: منظور انسان کافر است و این آیه بر افرادی منطبق است که به منظور طلب دنیای فانی به غیر خدا پناه می آورند و در طلبش از هوی و هوس پیروی می کنند، پس تمام آرزویشان فراهم نمی شود، و پیروی کردن از هوی و هوس خفت و خواری است. («حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین» صاوی ۱۳۹/۴).

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾

در حالی که آخرت و دنیا برای الله است. (۲۵)
به طور کلی باید گفت که ملک از آن خدا می باشد، یعنی امر دنیا و آخرت به پروردگار با عظمت است. اوست که به هرچه بخواهد حکم می کند و فیصله مینماید، به هر کس بخواهد عطا می کند و از هر کس که بخواهد دریغ میدارد؛ زیرا دارندهی دنیا و آخرت است و موضوع آن طور نیست که انسان آن را آرزو می کند، بلکه خدا به آن که از هدایت او پیروی کرده و هوی را ترک نماید عطا می کند.

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿٢٦﴾

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و راضی شود، اجازه شفاعت دهد. (۲۶)

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ» بسی از فرشتگان پاک سرشت در آسمان ها هستند. «لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا» که با وجود بلندی مقام و منزلتشان، شفاعت آنان برای احدی سودمند نیست مگر با اجازهی خدا، پس بت ها با آن همه حقارت چگونه شفاعت میکنند؟!

«إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى» مگر بعد از این که خدا اجازه‌ی شفاعت برای اهل توحید بدهد و خود از آنان راضی شود که در آن حالت به فرشتگان اجازه می‌دهد برای آنان شفاعت کنند. همان‌گونه که در جای دیگری میفرماید: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى.**

ابن کثیر گفته است: وقتی که وضعیت برای فرشتگان مقرب درگاه خدا چنین است، پس شما ای نادانان! چگونه امیدوارید که بت‌ها و شریک‌ها در نزد خدا برای شما به شفاعت برخیزند؟ (مختصر ابن کثیر ۴۰۱/۳).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَوْنَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى (۲۷)
مسلماً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام زن نامگذاری می‌کنند (۲۷).

«تَسْمِيَةً» «نامگذاری، نامیدن».

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸)
در حالیکه آنان به آن هیچ علمی ندارند، جز از گمان پیروی نمی‌کنند و به یقین گمان، انسان را از (شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند. (۲۸).

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ دُبُرَيْهِ إِذَا دَبَّرَ الْأَرْضَ وَالْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹)
بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نخواستند، روی بگردان. (۲۹).

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى (۳۰)

این منتهای علمشان است، بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده است آگاه‌تر است، و همو به کسی که راه یافته است، آگاه‌تر است. (۳۰).

«مَبْلَغُهُمْ» «حد، انتها، اندازه».

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (31 الی 32) در مورد موضوعاتی : بدکاران و مجازات شان ، نیکوکاران و اوصافشان ، بحث بعمل آمده است .

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱)

و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، فقط در سطره مالکیت و فرمانروایی الله است، تا کسانی را که مرتکب گناه شده‌اند، همان گناهانشان را به آنان سزا دهد، و کسانی را که کار نیک کرده‌اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد. (۳۱).

الَّذِينَ يَحْتَسِبُونَ كِبَارًا الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُرْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى (۳۲)

آنانی که از گناهان کبیره و زشتی‌ها جز گناهان صغیره اجتناب می‌کنند (بدانند که) البته پروردگارت (نسبت به آنان) آمرزشش وسیع است. او به (حال) شما وقتیکه شما را از زمین آفرید و هنگامی که شما در شکم‌های مادرانتان جنینها بودید داناتر است. پس از پاک بودن خود سخن مگویید. او به پرهیزگاران داناتر است. (۳۲).

«اللَّمَمَ» «صغائر، گناهان کوچک».

«أَجْنَةٌ» «جمع جنین، جنینها».

گناه صغیره و کبیره:

در مورد انواع و یا تعریف گناهان صغیره و کبیره علماء با هم اختلافاتی دارند، بطوریکه بعضی از آنها گناهان کبیره را 7 تا میدانند، که در حدیث پیامبر صلی الله علیه

و سلم ذکر شده است که فرمودند: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالو یا رسول الله ما هی قال الشریک بالله و السحر و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق و اکل الربوا و اکل مال الیتیم و التولی یوم الزحف و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات»؛ یعنی: "از هفت چیز هلاک کننده دوری کنید، صحابه گفتند ای رسول خدا آنها را بگویند پیامبر فرمودند:

1- شرک کردن به خدا 2- جادو کردن 3- کشتن فردی که خداوند او را حرام نموده مگر به حق 4- ربا خوردن 5- خوردن مال یتیم 6- فرار از میدان روز نبرد با کفار 7- تهمت زدن به زنان مؤمن (مسلم: 64/1 دار الفکر، بخاری: 32/4 دارالکتب العلمیه). و بعضی دیگر گناهان کبیره را 70 تا میدانند، و بعضی دیگر 700 تا میدانند، ولی بهترین قول آنست که میگوید: حد اقل و اکثری ندارد ولی هر گناهی که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد آن لعنت، و یا وعید، و یا حد، بیان شده است از گناهان کبیره بحساب میاید.

گناه کبیره: هر آن گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است.

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن عباس (رض) گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس (رض) فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمیماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل میشود.

شان نزول آیه 32:

1019- واحدی، طبرانی، ابن منذر و ابن ابوحاتم از ثابت بن حارث انصاری روایت کرده اند: هرگاه کودکی از یهود هلاک می‌شد می‌گفتند: وی صدیق است، حرف‌های آنان به گوش رسول الله ﷺ رسید و گفت: یهود دروغ می‌گویند، هیچ انسانی را خدا در رحم مادرش خلق نمی‌کند، مگر این که از سعادت و شقاوت او آگاه است. آنگاه خدا این آیه: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...» را نازل کرد.

(ضعیف است، واحدی 770 و طبرانی 2 / 81 از ثابت بن حارث انصاری به قسم مرفوع روایت کرده اند. در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است، سوره مکی و مجالات یهود در مدینه بود. «تفسیر شوکانی» 2526).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (33 الی 54) در مورد برخی از سران ثروتمند مشرک و رویگردانان از پیروی حق، یاد آوری آنان به صحف ابراهیم و موسی علیه السلام ، بحث بعمل آمده است .

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۳)

آیا کسی را که [از حق] روی گردانید، دیدی؟ (۳۳)

شان نزول آیات 33 - 41:

1020- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: رسول الله به قصد جنگ و پیکار با دشمنان دین از شهر بیرون میرفت. مردی آمد وسیله سواری خواست.

اما پیامبر چیزی نیافت که به او بدهد. مرد با دوست خود ملاقات کرد و گفت: به من کمک کن، گفت: شتر جوان خویش را به تو می‌دهم به شرطی که گناهان مرا بر عهده بگیری، او هم پذیرفت. برای همین آیه «أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى» تا آخر آیه 41 نازل شد.

(مرسل و ضعیف است، این سوره مکی است و در آن هنگام جنگ و غزا نبود. بنابراین باطل است.)

1021- و از دراج ابوسمیع روایت کرده است: دسته‌ای از سپاه اسلام برای جنگ و پیکار با دشمنان دین عازم بودند. مردی از رسول الله ﷺ خواهش کرد که به او وسیله سواری ببخشد. پیامبر گفت: مرکب پیدا نمی‌کنم که به تو بدهم. آن مرد اندوهگین برگشت و به نزد شخصی که شترش روبرویش خوابیده بود رفت و شکوه و شکایت کرد. آن مرد گفت: اگر من برایت مرکب تهیه کنم و تو به سپاه اسلام ملحق شوی آیا تو در عوض حسنات خویش را به من می‌دهی، گفت: بله و شتر را سوار شد. پس الله تعالی آیه: **«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى... تَأْتِي... ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى»** را نازل کرد.

1022- ابن جریر از ابن زید (رض) روایت کرده است: شخصی اسلام آورد، یکی از مشرکان او را دید و سرزنشش کرد و گفت: آیا دین بزرگان را ترک کردی و آن‌ها را گمراه شمردی و می‌گویی آن‌ها در دوزخند. گفت: من از عذاب پروردگار ترسیدم. گفت: چیزی از ثروت را به من بده تا همه گناهانت را به عهده بگیرم، آن شخص راضی شد که مقداری از ثروت خود را به او بدهد. اما سرزنش‌کننده مال زیادتر خواست، به توافق نرسیدند تا این که مال بیشتری به او بخشید با سند و شاهد تعهدات خود را مؤثق و استوار ساختند. پس آیه **«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى، وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى»** نازل شد. (طبری 32596 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده است و این مفصل است و ابن زید ضعیف متروک.)

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿٣٤﴾

و اندکی (از مال) داد و سنگ دل شد (و از دادن آن دست کشید). (۳۴) **«أَكْدَى»** «خودداری کرد». یعنی؛ بخشش و عطا را قطع کرد. **«اکدی»** یعنی کسی که چاهی حفر کند سپس به صخره‌ای برسد و نتواند حفر آن را ادامه بدهد. سپس عرب آن را برای کسی به کار بردند که بخششی را انجام بدهد ولی آن را به اتمام نرساند، و نیز به معنی کسی است که چیزی را طلب کند اما تا آخر آن را دنبال نکند. حطیئه می‌گوید: **فَأَعْطَى قَلِيلًا ثُمَّ أَكْدَى عَطَاءَ هُوَ مِنْ يَبْذُلُ الْمَعْرُوفِ فِي النَّاسِ يَحْمَدُ.** (البحر المحيط ۱۵۵/۸)

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى ﴿٣٥﴾

آیا نزد او علم غیب است و او [حقایق را] می‌بیند؟ (۳۵)

أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾

آیا بدانچه در صحیفه‌های موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟ (۳۶)

ایمان به کتاب‌های آسمانی:

ایمان به کتاب‌های الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده، رکن سوم از ارکان ایمان است، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتی که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبران خویش را با معجزاتی فرستاده و بر آنان کتاب‌هایی نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت برایشان متحقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملی باشد که انسان‌ها در صورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوریکه خداوند متعال میفرماید: **«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكُتُبَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»** [الحديد: 25]. «به راستی که رسولان مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل کردیم تا با مردم در بین خود عدالت را قایم کنند».

و می‌فرماید: **«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكُتُبَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اُخْتَلَفَ فِيهِ»** [البقرة: 213]. (مردم (در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پیغمبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد، و

با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند، و در آن اختلاف نورزیدند جز کسانی که (کتاب) به آنها داده شد.

مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب‌هایی دارد که بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده، که این کتاب‌ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند. در تأیید اینکه خداوند کلام دارد. می‌فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (النساء: 164). «و خداوند (بدون واسطه) با موسی صحبت کرد».

و می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ» [التوبة: 6]. «و اگر کسی از مشرکان از تو آمان خواست به او آمان ده تا کلام خدا را بشنود».

حکم ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به همه کتاب‌هایی که خداوند متعال بر پیامبران نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می‌شود. طوری که خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا» (النساء: 136). «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت به کتب آسمانی:

داشتن ایمان به کتب آسمانی فواید بیشماری دارد، که از جمله می‌توان ببریخی آن قرار ذیل اشاره بعمل آورد:

الف: تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.

ب: تا کتاب نازل شده بر پیامبر قاضی عادلانه باشد که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.

ج: تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم چنین حالی پیش آمد.

د: و تا اینکه این کتاب‌ها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دایره آن را نداشته باشند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» [البقرة: 213]. «مردم يك امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتاب‌هایی را بر پیامبران علیهم الصلاة والسلام نازل فرموده است.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتاب‌هایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و

موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که خداوند متعال علاوه از این نیز، کتابهایی بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده که نام‌ها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی‌داند.

همه این کتاب‌ها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتاب‌های آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «**ءَاَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلِكْتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ**» [البقرة: 285].

«رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هر یک به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند». و می‌فرماید: «**أَتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ ءَأَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ**» [الأعراف: 3]. «از آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی نکنید چه اندک پند می‌پذیرید».

فهرست کتاب های آسمانی:

کتاب‌های آسمانی که در قرآن و سنت از آنها نام برده شده است عبارتند از:

اول: قرآن عظیم الشان:

قرآن کریم کلام خداوند است که الله متعال آنرا بر خاتم انبیاء محمد ﷺ نازل فرموده است، وی آخرین کتاب نازل شده آسمانی است که خداوند حفاظت آنرا از هر گونه دستبرد و تحریف، خود به عهده گرفته و آنرا ناسخ تمام کتب آسمانی دیگر قرار داده است. لذا میفرماید: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (9)**» [الحجر: 9]. «بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهدارنده آن هستیم».

و می‌فرماید: «**وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ**» [المائدة: 48]. «و (این) کتاب را به راستی (و) تصدیق کننده کتابی که پیش از آن است و بر آن حاکم است به تو نازل کردیم، پس در میان آنان به آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن».

دوم: تورات:

تورات کتابی است که خداوند متعال بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده و آن را نور و سبب هدایت قرار داده که پیامبران و علماء بنی اسرائیل بر اساس آن حکم می‌کرده‌اند.

توراتی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل فرموده و نه تورات تحریف شده‌ای که امروز در اختیار اهل کتاب قرار دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «**إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ**» [المائدة: 44]. «ما تورات را که هدایت و نور در خود دارد، نازل کردیم. پیامبرانی که (در برابر احکام الهی) تسلیمند، برای یهود و (همچنین) عالمان ربانی و احبار به آنچه از کتاب خدا حافظ گردانده شده‌اند و بر آن گواه بودند، به آن حکم می‌کنند».

سوم: انجیل:

انجیل کتابی است که خداوند متعال بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده، و کتاب‌های آسمانی پیش از خود را حق دانسته و تصدیق کرده است.

و انجیلی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند آن را با اصول

صحیحش بر حضرت عیسیٰ علیه السلام نازل فرموده و نه انجیل های تحریف شده‌ای که امروزه در نزد اهل کتاب قرار دارد.

طوری‌که الله تعالی در این مورد می‌فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾» [المائدة: 46]. «و در پی آن عیسی فرزند مریم را، تصدیق کننده آنچه پیش از او بود - که تورات است - فرستادیم و به او انجیل را که هدایت و نور در خود داشت و تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است و هدایت و پند برای پرهیزگاران، به او دادیم».

از جمله مطالبی که تورات و انجیل در بر داشته‌اند بشارت به رسالت پیامبر ﷺ می‌باشد طوری‌که الله تعالی می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [الأعراف: 157]. «کسانی که از رسولی پیروی می‌کنند که پیامبر درس ناخوانده‌ای است که او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. آنان را به (کارهای) پسندیده فرمان می‌دهد و آنان را از (کارهای) ناپسند باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و نا پاکیزه‌ها را برای آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید (وبند) هایی را که بر (عهده) آنان بود، از (دوش) شان بر می‌دارد».

چهارم: زبور:

زبور کتابی است که خداوند متعال آن را بر داود نازل فرموده است. و زبوری که ایمان بدان واجب است همان کتابی است که خداوند متعال بر داود علیه السلام نازل فرموده و نه تحریفاتی که توسط یهود در آن بعمل آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا ١٦٣» [النساء: 163]. «و به داود زبور دادیم».

پنجم: صحیفه‌ها (صحایف):

منظور صحیفه‌هایی است که خداوند متعال به حضرت ابراهیم و حضرت موسی عنایت فرموده و اینک این صحیفه‌ها ناپدید هستند و هیچ اثری از آنها در دست نیست، جز اینکه در قرآن کریم و سنت مطهره از آنها یاد شده است. طوری‌که الله تعالی می‌فرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَتَذَكَّرُ وَأَنْتَ رَازٍ وَزَّرٍ أَخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يَرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾» [النجم: 36-41]. «آیا به آنچه که در صحیفه‌های موسی بود، خبر داده نشد؟ (یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، با خبرش نکردند؟) ابراهیمی که (وظیفه خود را) به بهترین وجه ادا کرده است. (در صحف ایشان آمده است) که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر چه تمامتر به او خواهند داد».

و می‌فرماید: «فَدَّ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَىٰ ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾» [الأعلى: 14-19]. «به راستی هر که پاک گشت، رستگار شد و نام پروردگارش را یاد کرد، و نماز گزارد. حق این است که زندگی دنیا را بر می‌گزیند و آخرت بهتر و ماندگارتر است. بی‌گمان این (گفته) در صحیفه‌های نخستین (هم) بود. صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان:

قرآن کریم نسبت به کتاب‌های آسمانی گذشته چندین امتیاز و برتری دارد، از جمله:

1- قرآن کریم با لفظ و معنا و تمام حقایق کونی و علمی‌ای که در آن وجود دارد معجزه

است.

- 2- قرآن آخرین کتاب آسمانی است که خداوند بوسیله آن به نزول کتاب هایش پایان داده، همچنانکه با پیامبران (ص) به بعثت پیامبرانش پایان داده است.
- 3- خداوند برخلاف کتاب های دیگر که در آنها تحریف شد مسؤولیت حفاظت قرآن کریم از هر گونه تحریف و تبدیل را خود به عهده گرفته است.
- 4- قرآن کریم تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و غالب بر آنها است.
- 5- کما اینکه قرآن کریم ناسخ تمام کتاب های آسمانی گذشته است.

خداوند متعال می فرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿111﴾» [یوسف: 111]. «(قرآن) سخنی نبود که (به دروغ) برافته شده باشد. بلکه تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن است و بیانگر هر چیزی، و برای گروهی که ایمان می آورند مایه (هدایت و رحمت است)».

موضوعات و مطالب کتاب های گذشته:

یقین و باور داریم که آنچه در کتب گذشته خداوند متعال به پیامبران علیه السلام نازل فرموده حق است و هیچ شك و شبهه ای در آن نیست. ولی معنایش این نیست که آنچه اکنون در این کتاب ها درج است و در اختیار اهل کتاب قرار دارد بپذیریم، زیرا این کتاب ها تحریف شده و به آن حالت اصلی ای که خداوند متعال به پیامبران نازل فرموده باقی نمانده است.

آنچه یقیناً می دانیم که خداوند متعال نازل فرموده همانست که در کتاب عزیزش از آن خبر داده است. طوری که الله تعالی می فرماید: «أَمْ لَمْ يَنْبَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿36﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿37﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿38﴾ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿39﴾ وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿40﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿41﴾» [النجم: 36-41]. «آیا به آنچه که در: صحیفه های موسی بود، خبر داده نشده؟ (و نیز در صحیفه های) ابراهیمی که وفا گذارد؟ (با این پیام:) که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد. و آنکه انسان جز آنچه کرده است، ندارد. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر چه تمامتر به او خواهند داد».

و می فرماید: «بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿16﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَىٰ ﴿17﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿18﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿19﴾» [الأعلى: 16-19].

«حق این است که زندگی دنیا را برمی گزینید و آخرت بهتر و ماندگارتر است بی گمان این (گفته) در صحیفه های نخستین (هم) بود صحیفه های ابراهیم و موسی».

حکم عمل به کتاب های گذشته:

آنچه در قرآن عظیم الشان آمده تعبدی و عمل کردن به آن الزامی است، و اما آنچه در کتب آسمانی گذشته آمده اگر مخالف با شریعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دلیل اینکه باطل بوده، ممکن است در زمان خودش حق بوده باشد، لیکن ما مکلف به آن نیستیم، زیرا که با شریعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شریعت ما باشد مسلماً حقی است که شریعت اسلام بر درستی آن دلالت کرده است. (مراجعه شود به: کتاب «ارکان ایمان» مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی پوهنتون اسلامی مدینه منوره (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾

و (نیز به آنچه در صحیفه های) ابراهیم که (در عهد خود با الله) وفا کرد. (۳۷) «وفا دار بود».

حضرت ابراهیم علیه السلام عهد خویش را بجاء آورد یعنی اینکه بدان وظیفه که مأمور شده بود، آنرا به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ هکذا حضرت ابراهیم با عهده‌ی که با خالق خویش بسته بود، در آن سعی بلیغ کرد.

خواننده محترم!

چرا در اینجا صرف به: صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد؟ علت آن اینست که: مشرکان ادعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می‌ورزیدند بلی! قاعده مطرح شده در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمیدارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمیشود پس هرکس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهِش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وُزِّرَ أَخْرَىٰ ﴿٣٨﴾

که هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد گرفت. (۳۸)
(مضمون همه کتب آسمانی این بود که) هیچ کس بار گناه دیگری را حمل نمیکند.
یعنی هر کسی از عملکردش مورد باز پرس قرار می‌گیرد؛ نه از کردار دیگری.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده است چیزی نیست. (۳۹)
ابن کثیر گفته است: یعنی همان‌طور که گناه دیگری را به عهده نمی‌گیرد، همان‌طور هم جز پاداش عمل خود چیزی برایش فراهم نمی‌شود. (مختصر ۴۰۴/۳).

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت است، که رسول الله صلی الله علیه فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَالدِّ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». (مسلم، بخاری). یعنی: هرگاه انسان بمیرد دوسیه عمل اش بسته می‌شود، بجز از سه جهت:

صدقه جاریه: (صدقه ای که نفع آن مداوم و طولانی باشد و مردم بعد از مردن صاحب صدقه، از آن بهره مند شوند. مانند: ساختن مدرسه، راه، پل، شفاخانه و غیره ...)
علم و اثری از خود بر جای گذاشته باشد (که برای مردم نفع داشته باشد، مانند: نوشتن کتاب، ترجمه، تالیف، تعلیم قرآن و علوم دینی و ...)

فرزند نیک و صالح که برای والدین خود دعای خیر کند.
همچنان قتاده رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «خَيْرُ مَا يُخَلَّفُ الرَّجُلُ مِنْ بَعْدِهِ ثَلَاثٌ وَالدِّ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ وَصَدَقَةٌ تَجْرِي يَبْلُغُهُ أَجْرُهَا وَعِلْمٌ يُعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ». ابن ماجه، طبرانی در «معجم الصغیر». یعنی: بهترین چیزی که پس از مرگ برای انسان مفید و کارآمد خواهد بود، عبارت است از: 1- فرزند صالحی که برای پدر و مادر دعاء کند.

2- صدقه ای که نفعش مستدام باشد. 3- علمی که بعد از مردن صاحب علم، دیگران از آن بهره مند شوند.

خواننده محترم!

قابل یاد آوری است که: در قبال اعمال نیک و شایسته ای که فرزند صالح میت، انجام می‌دهد به پدر و مادر او نیز، به همان اندازه اجر می‌رسد. بدون اینکه از اجر فرزند چیزی کاسته شود. زیرا فرزند از جمله کسب و اعمال والدین است. خداوند متعال میفرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾» (سوره النجم). (برای انسان نیست، جز آنچه خود تلاش نموده باشد).

و در حدیثی رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَإِنَّ وَاوَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ». (بهترین و پاک‌ترین روزی، آن است که انسان از دسترنج خود بخورد و فرزند انسان از جمله کسب و عمل او بحساب می‌آید).

رسیدن ثواب صدقه برای میت:

شیخ امام حسنین محمد مخلوف در مورد رسیدن ثواب و صدقه برای میت مینویسد: در مذهب امام ابو حنیفه (رح) آمده که تمام عبادات مثل دعا و استغفار و صدقه و تلاوت و ذکر و نماز و روزه و طواف و حج و عمره و غیره ثواب آن برای میت میرسد و میشود که ثواب عبادات را برای زنده‌ها و مرده‌ها داد و ثواب آن برای میت میرسد. موضوع حکم در کتاب هدایه و البحر به تفصیل بیان گردیده است.

در الفتح القدیر از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر ﷺ روزی از مقابر عبور میکرد تلاوت کرد: «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه و اهداء کرد ثواب آنرا برای مرده‌ها.

مصطفی الزرقا این فتوا را در موضوع رسیدن ثواب به متوفی می‌دهد: از زنده‌ها برای میت‌ها هیچ چیزی نمی‌رسد بجز از دعا و عبادات و فرستادن ثواب آنها به میت و همچنان دادن صدقه برای فقراء و اشخاص محتاج و کسانی که مستحق گرفتن زکات اند.

ولی دادن طعام در مجالس امروزی که متاسفانه برای خود نمایی و رسم رواج و هم چشمتی صورت می‌گیرد از جمله عبادات و نزدیک شدن به پروردگار نبوده و هیچ ثوابی آن برای مرده نمی‌رسد.

فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه:

در حدیثی از حضرت انس (رضی) روایت است که رسول الله ﷺ فرموده است: در خانه کسی که مرده شود و اهل خانواده از طرف او صدقه نمایند پس ثواب این صدقه را حضرت جبرائیل علیه السلام در ظرف نوری می‌گذارد و به قبر انتقال میدهد و برای اهل قبور می‌گوید این تحفه است که اهل خانواده شما برای شما فرستاده است پس شما قبول نمائید، پس مرده خوش حال میشود و به همسایه‌های دیگر خوشخبری را بیان میکند و به کدام همسایه گان که از طرف اقاربش تحفه نیامده است خفه اند. (نور الصدر صفحه 138) و کتاب احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر:

از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت است که برای بنده نیک الله تعالی در جنت در جه بلندی بخشید و او حیران گردد و می‌گوید ای الله این در جه به من چگونه رسید، الله تعالی برایش می‌گوید بنابه برکت استغفار و دعاء فرزندت. (نور الصدر و رساله احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

چهار گونه احسان کردن برای مرده:

از حضرت ابو سعید رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض داشت یا رسول الله پدر من وفات کرده است و این گونه کدام صورت میباشد که من برای پدر و مادر خود احسان کنم رسول الله ﷺ فرمود بلی بنابر چهار طریق تو احسان کرده میتوانی:

- 1- برایشان دعاء کن.
 - 2- کدام نصیحت و وصیت که برایت کرده است به آن قائم باش.
 - 3- دوستان و یاران او را عزت و تعظیم نمائید.
 - 4- کسانی که اقارب نیک او میباشد با آنها محبت رفت و آمد کن.
- (نور الصدر صفحه 125 و رساله احکام میت صفحه 250 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾

و اینکه هر کسی نتیجه سعی و عمل خود را زود خواهد دید. (۴۰)

یعنی خوبیها از بدیها متمایز می گردد، برای اعمال خیر پاداش نیکو و برای اعمال بد جزای دشوار مقرر داشته می شود.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿٤١﴾

سپس به او جزای کافی داده خواهد شد. (۴۱) «الْأَوْفَى» (پاداش) کامل و تمام، کافی».

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿٤٢﴾

و این که پایان کار به سوی پروردگارت خواهد بود. (۴۲) در آیه (26 سوره آل عمران) می خوانیم: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (بگو: ای پروردگارا! تو متصرف و صاحب پادشاهی (جهان) هستی، پادشاهی را به هر کسی که خواهی میدهی، و پادشاهی را از هر کسی که خواهی سلب می کنی، و کسی را که تو خواهی عزت می دهی، و کسی را که تو خواهی ذلیل می کنی، تمامی نیکی ها تنها به دست تو است، بی گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.)

واقعاً هم پایان کار به سوی پروردگار با عظمت است، اعطای عزت و ذلت از جانب الله و طبق قوانین و سنت اوست و بدون جهت و دلیل الله تعالی کسی را عزت نمی بخشد و یا هم ذلیل نمی سازد.

مالك واقعی تمامی حکومت ها الله است. و نباید فراموش کرد که ملك برای غیر خدا، موقتی و محدود است. پس اگر انسان مالك ملك نیست چرا از داشتن آن مغرور و یا هم با از دست دادن مأیوس شود!

گفتیم عزت و ذلت به دست الله است، «تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» پس نباید از دیگران توقع عزت را داشته باشیم. آنچه از اوست، چه دادن ها و گرفتن ها، همه خیر است، گرچه در قضاوت های عجولانه ی ما فلسفه ی آن را ندانیم. سرچشمه ای بدی ها عجز و ناتوانی است. از کسی که بر هر کاری قدرت دارد چیزی جز خیر سر نمی زند. قرآن عظیم الشان از کسانی که از غیر الله عزت می خواهند به شدت انتقاد کرده و میفرماید: «أَيُّتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء، 139).

(کسانی که کفار را به جای مؤمنان دوست خود قرار می دهند، آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ بی گمان همه عزت از الله است.)

در آیه «إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» با تمام صراحت برای ما بیان می دارد که: نه مؤمنان به خود خفگان راه دهند و نه کافران بخود مغرور شوند، همه باید بدانند که: پایان همه کس و همه چیز به دست اوست که به حساب همه خواهد رسید.

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى ﴿٤٣﴾

وهم اوست که می خنداند و می گریاند. (۴۳)

«أَضْحَكَ» «خنداند».

«أَبْكَى» «گریاند».

دین مقدس اسلام و شرعیت غُرای آن منحصر به زمان، مکان خاصی نیست و قوانین و مقررات آن برای يك نسل خاص، و یک مرحله معین نیامده، بلکه دین اسلام، دین جاودانه و ابدی است که برای همه ای نسل ها در سراسر جهان، پروگرام و هدایت واقعی و واقعی زندگی سعادت مندانه ارائه می دهد و از چنان جامعیت و غنایی برخوردار است که به همه ای نیازها و خواهشات روحی و جسمی توجه خاصی را مبذول داشته است.

خنده و خوشحالی حالت مثبتی است که در انسان به وجود می آید و در مقابل غم و اندوه و گریان و تاتر قرار دارد.

در این آیه مبارکه به فهم عالی پرداخته و می فرماید: که غم و خوشحالی بدست پروردگار است، خنده و گریه، هر دو لازم است و لی ما نباید در حالات عاطفی و احساسی، مانع خنده و گریه شویم، ولی نگاه کردن حد اعتدال در آن از دساتیر اسلام مقدس می باشد.

شان نزول:

واحدی در بیان شأن نزول این آیه از حضرت عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلی علیه وسلم از نزد گروهی گذشتند که میخندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می دانم، می دانستید؛ یقیناً بسیار می گریستید و کمتر می خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت ﷺ فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن گاه رسول الله ﷺ به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو بر نداشتیم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که الله تعالی می فرماید: «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي» (النجم: 43). (تفسیر انوار القرآن جلد سوم) سوره «نجم» عبدالرؤف مخلص هروی).

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

و هم اوست که می میراند و زنده می گرداند. (۴۴)
«أَمَاتٌ» «میراند».

«أَحْيَا» «زنده ساخت».

یعنی اینکه الله بنده ای را که وقت مرگش فرا رسیده باشد با قبض روحش می میراند و هر که را اراده کند با دمیدن روح در وجودش در ابتدای آفرینش در شکم مادر، یا برای زندگی بعد از مرگ زنده می سازد. بنابراین زنده ساختن و میراندن در اختیار اوست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٤٥﴾

و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید. (۴۵)

پروردگار با عظمت ما از همه زنده جانها جفت نر و ماده را آفرید؛ برای اینکه نوع آنها ماندگار باشد، حیات استمرار یابد و جهان آباد شود.

خازن گفته است: منظور این است که خدا قادر است دو ضد و نقیض را در یک محل ایجاد کند. خنده و گریه، و مرگ و زندگی، مذکر و مؤنث... و این امری است که خرد خردمندان بدان پی نمی برد، بلکه ناشی از قدرت خدا می باشد، نه عمل طبیعت. و نیز یادآور کمال قدرت خدا می باشد؛ زیرا نطفه یک چیز است و آن گهی خدا از آن اندام های مختلف و طبایع متباین و مذکر و مؤنث را خلق می کند که نشانگر شگفتی صنعت و کمال قدرتش می باشد. (تفسیر خازن ۲۲۴/۴).

از این رو فرموده است:

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٤٦﴾

از نطفه هنگامی که در رحم ریخته شود. (۴۶)

«تُمْنَى» «ریخته شود».

وَأَنَّ عَلَيْهِ النُّشْأَةَ الْآخِرَى ﴿٤٧﴾

و پدید آوردن جهان دیگر بر عهده اوست. (۴۷)

«النُّشْأَةُ» «پدید آوردن».

یعنی اینکه بازگشتاندن مخلوقات بعد از مرگ بر ذمه خداوند است؛ طوری که که آنان را زنده می کند و از قبرهایشان بیرون می سازد و مراد از «النُّشْأَةُ الْآخِرَى» همین است.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾

اوست که غنی می سازد و راضی می کند. (۴۸)

«أَغْنَىٰ» «بی نیاز کرد».

«أَقْنَىٰ» «سرمایه بخشید، نگاهداشت».

فقیر کرد.

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى ﴿٤٩﴾

و اینکه فقط او پروردگار (ستاره) شعری است. (۴۹)

«الشَّعْرَى» نام ستاره شعری که در جاهلیت پرستیده می‌شد.

طوری‌که یاد آور شدیم «الشَّعْرَى» نام ستاره‌ای است که تعدادی از مشرکان عرب در دوران جاهلیت آنرا پرستش می نمودند. قرآن عظیم الشان میفرماید: چرا شعری را می‌پرستید، آفریدگار آن را بپرستید.

«شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیله «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است، چرا که همو مورد پرستش قرار می‌گرفت».

خواننده محترم!

بیش از دو هزار سال قبل، تاریخ نگار مشهور یونانی، پلوتارک، بعد از بررسی و مطالعه اظهار داشت: «امکان دارد به شهرهایی بدون حصار و پادشاه و ثروت و آداب و بدون چراگاه، برخورد کنیم، ولی هرگز کسی شهری بدون پرستشگاه یا شهری که مردم آن عبادت نکنند مشاهده نکرده است».

دلیل ثبت این حقیقت در تاریخ، تنها این بوده است که توجه به آفریدگار بزرگ، در فطرت بشری جایگزین بوده و از عمق روح سرچشمه می‌گیرد... هر چند که این شعور اصیل، در موارد زیادی راه شناخت معبود واقعی خود (الله) را اشتباه رفته و گرفتار امواج نادانی و غفلت و گمراهی شده، غیر خدا را پرستیده یا همراه او معبودهای دیگری گرفته است و یا خدا را به شکلی از عبادت که موافق با قانون و خواست او نبوده، مورد پرستش قرار داده است.

بنابراین، رسالت پیامبران علیه السلام بصورت کل، این بود که فطرت را در جهت صحیح خود به سوی الله قرار داده، آن را از انحراف باز دارند تا انسان غیر خدا را نپرستیده چیزی را شریک او نسازد و بعضی از مخلوقات را به جای او پروردگار خویش تلقی نکند.

در زمانهایی که مدت زیادی از دعوت پیامبران گذشته، پیام آنان فراموش یا دگرگونه می‌شد، مردم به گمراهی افتاده، انواع خدایانی را که برای عقل ناپذیرفتنی بود، پرستش می‌نمودند.

تعداد آفتاب را عبادت می‌کردند، چنانکه قرآن عظیم الشان دربارهٔ ملکه سبا و ملت او از زبان هُدهد سلیمان می‌گوید: «وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾» (سوره النمل: 24). «او و ملتش را دیدم که به جای الله، خورشید را سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آرایش داده و از راه بازشان داشته است تا هدایت نشوند».

برخی مانند قوم ابراهیم و سپس صائبی‌ها، ماه و ستارگان را پرستش مینمودند.

بعضی همچون مجوسیان، آتش را پرستیده، برای آن جایگاهی متعدد ساخته، اوقاتی اختصاص داده، برایش خدمت گزارانی و پرده دارانی معین کرده، نمی‌گذاشتند یک لحظه خاموش گردد. از جمله عبادات آنها برای آتش این بود که برای آن در زمین، حفره‌های چهار ضلعی کنده دور آن طواف میکردند. اینها چند دسته بودند: یک دسته که اکثریت مجوسیان بودند، انداختن اشخاص به آتش و سوزاندن آنها را حرام می‌دانستند و دسته دیگر به آن حد از آتش پرستی می‌رسیدند که خود و فرزندانشان را برایش قربانی میکردند.

گروهی دیگر برخلاف گروههای فوق، آب را به پرستش گرفته، «حلبانیه» نامیده می‌شدند. این عده گمان می‌کردند که چون منشأ همه چیز آب است و هر ولادت و رشد و نمو و پاکی و نظافت و ساختمانی به آن بستگی دارد، باید پرستیده شود.

گروههای زیادی هم بودند که جانوران را می‌پرستیدند. جمعی اسب را می‌پرستیدند و دسته‌ای (مانند مصریان قدیم که گاو آپیس را می‌پرستیدند و یا حتی هندیهای امروزی) گاو را پرستش می‌نمودند.

دسته‌ای هم انسانها زنده و مرده را مورد پرستش قرار داده بودند و دسته دیگری، درخت و آن دیگری جن را چنانکه خداوند میفرماید: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (سوره سبأ: 41). «آنها جن‌ها را می‌پرستیدند و بیشترشان به آنها ایمان داشتند».

کسانی هم بودند که بت‌ها و مجسمه‌ها را عبادت می‌نمودند و این، یک مریضی قدیمی از روزگار قوم نوح بود که به جای خدا، بت‌های ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را معبود خویش گرفته بودند. ابن عباس (رض) نقل کرده است که بت‌های مزبور، نخست شکل‌های بعضی از مردگان‌شان بودند که برای یادبود ساخته بودند و پس از گذشت مدتی، به پرستش آنها پرداختند.

در سر زمین‌هایی مانند هندوستان، بت‌پرستی در قرن ششم میلادی به اوج خود رسید و تعداد خدایان در این قرن به 330 میلیون بالغ گردید، هر چیز جالب و شگفت‌انگیز و هر پدیده مهم و حساسی در حیات، به صورت خدایی پرستیده شد و بدین ترتیب، بت‌ها و پیکره‌ها و معبودها از مرز و شماره بیرون شدند. (نگاه کنید به کتاب «مآذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی صفحه 37، چاپ دوم).

پیش از اسلام، بت‌پرستی در میان اعراب، گسترش و انتشار وسیعی یافته بود. ابن اسحاق گفته است: هر خانواده‌ای در خانه خود، بتی برای پرستش قرار داده بود. هنگامی که کسی قصد مسافرت می‌کرد، یا از سفر باز می‌گشت، آن را مسح می‌نمود تا آخرین و اولین لحظاته با او پیوند پیدا کند.

ابو رجاء عطاردی نیز گفته است: ما در زمان جاهلیت، سنگ را می‌پرستیدیم. هر گاه سنگی گیر نمی‌آوردیم، مثنی خاک جمع کرده شیر گوسفندی را روی آن می‌دوشیدیم و سپس به طواف آن می‌پرداختیم.

عمر بن عبسه می‌گوید: من یکی از کسانی بودم که سنگ می‌پرستیدم، وقتی که قبیله به جایی می‌رسید و خدایی با خود نداشت، مردی از آن میان بیرون رفته، چهار سنگ می‌آورد، سه عدد از آنها را اجاق دیگر می‌کرد و چهارمی را که بهترین سنگ بود، معبود خویش قرار میدادند و چه بسا قبل از کوچیدن، سنگ بهتری پیدا کرده به جای سنگ قبلی برمی‌گزیدند!

خواننده محترم!

ملاحظه می‌نماییم که: انسان چقدر ذلت و گمراهی پیدا کرده بود که به چنین ضلالت‌هایی دل می‌بست؟!؟

بت‌های مورد پرستش مشهور مشرکین زیاد بودند، که مطابق روایات تاریخی تقریباً به سی صد و شصت بت می‌رسیدند و اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه این بت‌ها به دست پیامبر صلی الله علیه و سلم شکسته شد. حین تخریب و شکستن بت‌ها رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطْلُ إِنَّ الْبَطْلَ كَانَ زَهُوقًا» (الإسراء: 81) (حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی بود.) از بین برده شد.

چنانچه گفته آمدیم مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد بن ولید در موقع شکستن آن می‌گفت: **یا عزی کفرانک لا سبحانک انی رأیت الله قد أهانک** «ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که خدا تو را خوار کرده است».

همه بُت‌ها بعد از تخریب، به فرمان پیامبر اسلام ﷺ از مسجد بیرون برده شده و سوزانده شدند. (عبادت در اسلام مؤلف: دکتر یوسف قرضاوی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

وَأَنه أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى ﴿٥٠﴾

و اوست که عاد اول را نابود کرد. (٥٠)
یعنی الله تعالی آن ذاتی است که: قوم قدیمی عاد را نابود کرد که «هود» را به پیامبری آنها گماشت. قوم عاد پر قدرت‌ترین و سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین بندگان الله جل عزمته بودند. الله تعالی آنها را به طوفان پی در پی و ویرانگر نابود کرد. امام بیضاوی در تفسیر خویش می‌فرماید: از این رو به «عاد اولی» یعنی قدیمی و پیشین موسوم شدند که اولین ملتی بودند که بعد از قوم نوح نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ١٧٤/٤).

وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى ﴿٥١﴾

و همچنین قوم تمود را (هلاک کرد) و کسی از ایشان را باقی نگذاشت. (٥١)
وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى ﴿٥٢﴾
و (نیز) پیش از این قوم نوح را (هلاک کرد) چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند. (٥٢)

«أَطْعَى» «سرکش تر».

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: **«ومن سن سنة سيئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها».** «هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده‌اند».

وَالْمُوتَفِكَةَ أَهْوَى ﴿٥٣﴾

و مؤتفکه شهرهای قوم لوط را را سرنگون کرد. (٥٣)
«الْمُوتَفِكَةَ» «زیرورو شده، واژگون شده، شهرهای قوم لوط».
«أهوى» «فرودآورد، نابودکرد».

فَعَسَاها مَا عَسَى ﴿٥٤﴾

تا آنکه بر آنها عذابی بسیار سخت احاطه کرد. (٥٤)
خواننده محترم!

در آیات (55 الی 62) موضوعاتی اندر زهای پایانی این سوره مورد بحث قرار میگیرد .

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى ﴿٥٥﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت شک و تردید می‌کنی؟ (٥٥)
«تتَمَارَى» شک و تردید داری.

پس ای انسان! به کدام یک از نعمتهایی که خداوند برایت ارزانی داشته شک می‌ورزی؟ در حالیکه هر نعمت کوچک و بزرگی تنها از جانب الله تعالی است و او در برابر نعمت هایش سزاوار ثنا و ستایش است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: مخاطب این خطاب انسانی است که در آیات گذشته و آیات صحف ابراهیم و موسی علیه السلام، بیندیشد، پس برای او نسبت به حقانیت

رسول الله ﷺ، ووحی و تعلیمات او مجال شک و شبه ای باقی نخواهد ماند، و از شنیدن وقایع عذاب امم گذشته فرصت مناسبی برای بازماندن از مخالفت، به دست می آید، که این خود نعمتی از نعمت های حق تعالی است؛ پس با وجود این، شما در چه نعمتی از نعمت های الهی جدال و مخالفت می کنید؟ (محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سوره «نجم» معارف القرآن).

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى ﴿٥٦﴾

این پیامبر [نیز] بیم دهنده ای از [زمره] بیم دهندگان پیشین است. (۵۶) محمد ﷺ از جانب خداوند جله جلاله برای تبلیغ رسالتش آمده است. رسالتش امر تازه یی نیست، بلکه پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند.

مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر سوره «نجم» در معارف القرآن می نویسد: در «هذا» اشاره به رسول الله ﷺ، یا قرآن مجید است، که این هم مانند انبیای گذشته و کتب سابق، نذیری قرار داده شده، که متضمن هدایت به سوی صراط مستقیم و فلاح دارین است، و مخالفان آن را از عذاب الله می ترساند.

أَزْفَتِ الْأَزْفَةَ ﴿٥٧﴾

روز قیامت بسیار نزدیک شده است. (۵۷) «ازف» به معنای قرب است، و هدف از آن نزدیکی قیامت است. قرطبی گفته است: به خاطر نزدیکی فرا رسیدن و تحققش به «آزفه» موسوم شده است. (تفسیر قرطبی ۱۲۲/۱۷).

وجه تسمیه قیامت به «آزفه» این است که آن روز به زودی فرا خواهد رسید. علایم قیامت دلیل بر نزدیکی وقوع قیامت هستند، اعم از این که این علامت‌ها به زمان وقوع آن نزدیک باشند یا دور.

بطور مثال آن حضرت ﷺ می فرماید:

«بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ». «بعثت من و قیامت به اندازه‌ی این دو به هم نزدیک است». پیامبر ﷺ انگشت سبابه و وسطای خود را با هم نزدیک کرد. (بخاری و مسلم). این حدیث بیانگر آن است که بعثت و مرگ آن حضرت ﷺ از علایم نزدیک بودن قیامت هستند. هر چند علایم دیگری وجود داشته‌اند که بعد از آن اتفاق افتاده‌اند و زمان آن‌ها به قیامت نزدیک‌تر بوده است.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

و هیچکس جز الله برطرف کننده ای (شدت و سختی آن روز) نیست. (۵۸) «کاشفه» ظاهر کننده. پدید آورنده.

أَفَمَنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

آیا از این سخن الهی تعجب می‌کنید؟ (۵۹) یعنی ای کافران! آیا از قرآن تعجب می‌کنید و در درستی آن شک دارید؟ در حالی که حق است و از جانب خداوند آمده است؟

وَتَضَحَّكُونَ وَلَا تَتَّبِعُونَ ﴿٦٠﴾

و می‌خندید و نمی‌گریید. (۶۰)

قبل از همه باید گفت: که خندیدن در دین مقدس اسلام ممنوع نمی‌باشد، ولی احتیاط را نباید از دست داد، رعایت حفظ اعتدال در همه شئون، بلکه در خنده مهم می‌باشد، و در ضمن نباید فراموش کرد که خنده صدا دار یعنی خنده قهقهه ناپسند هم می‌باشد.

محدثین طی روایتی در مورد خنده رسول الله ﷺ روایت مینمایند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها تبسم می‌کرد. صحیح الجامع (4861).

در وصف خنده پیامبر گفته شده است: خنده پیامبر ﷺ تنها تبسم بود. صحیح الجامع (4861).

تابعی جلیل القدر سماک بن حرب رضی الله عنه که از جمله راویان حدیث از صحابه می باشد، فرموده است: «به جابر بن سمره گفتم: آیا شما با پیامبر ﷺ می نشستید؟ گفت: بله، خیلی اوقات از محل نمازش بلند نمی شد و صبحها تا طلوع آفتاب د می نشست و وقتی که آفتاب طلوع می کرد بر می خواست، و اصحاب صحبت می کردند و در باره دوران جاهلی سخن می گفتند و می خندیدند و او نیز تبسمی می کرد، و در آن دوران اشخاص خوش ذوق و نکته دانی بودند که بسیار خوش طبع و شوخی باز بودند مانند: مردی بود در عهد پیامبر ﷺ بنام عبدالله و ملقب بود به حمار، و او بسیار پیامبر را می خنداند». صحیح البخاری (6282).

و حتی در شریعت اسلام آمده است که خندیدن زن و شوهر هنگام شوخی کردن با هم، سنت است، مخصوصاً اگر زن بکر بوده باشد، چون پیامبر ﷺ هنگامیکه جابر با بیوه ای ازدواج نمود، به او گفت: «فهل جاریه تلاعبها وتلاعبک وتضاحکها وتضاحکک». (راوی حدیث بخاری و مسلم). یعنی: چرا دختری نمی گرفتی که با او شوخی کرده و با تو شوخی کند، و او را بخندانی و تو را بخنداند.

بنابراین لبخند نزدن و نخندیدن مطلقاً از وقار و جدیت بحساب نمی آید. ولی طوریکه یاد آور شدیم زیاد خندیدن مذموم است، بدلیل فرموده پیامبر ﷺ که می فرماید: «والذی نفسی بیده لو تعلمون ما أعلم لضحکم قلیلاً ولبکیتم کثیراً». السلسله الصحیحه (3194). یعنی: قسم به آن کسیکه نفس من در دست او است، اگر آنچه من می دانم، می دانستید، همیشه کم می خندید و زیاد گریه می کردید.

و یا می فرماید: «ولا تکثروا الضحک فان کثرة الضحک تمیت القلب». السلسله الصحیحه (506). یعنی: در خندیدن زیاده روی نکنید چرا که زیاد خندیدن قلب را می میراند.

و باید متوجه بود که منظور از اینکه فرمودند: «قلب را می میراند» مراد این نیست که قلب را از لحاظ مادی و جسمی از بین ببرد! بلکه مراد از مردن قلب بار معنوی آن است، یعنی قلبی که زیاد می خندد از لحاظ معنوی مرده است، زیرا ذکر و یاد آخرت را از یادبرده است و قلب زنده آن قلبی است که به یاد خدا باشد و به یاد عذاب جهنم باشد و بداند که این دنیا محل گذر است نه سرای خوشگذرانی و بقای جاودانه!

زیاد خندیدن در انسان موجب خواهد شد که سختی عذاب جهنم را از یاد ببرد، و هرگاه سختی عذاب جهنم را از یاد بردیم از انجام گناه هراسی نخواهیم داشت و از انجام عمل صالح غافل خواهیم گشت، اینجاست که فرمودند: «زیاد خندیدن قلب را می میراند». امام حسن بصری رحمه الله فرمودند: «ضحک المؤمن غفلة من قلبه». یعنی: «خنده ی (زیاد) مؤمن غفلتی از قلبش است». (الحلیة الأولیاء؛ ابي نعیم اصفهانی).

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴿٦١﴾

و شما ناآگاهید و در غفلت به سر می برید. (٦١)
«سَمِدُونَ» جمع سآمد، غافل و هوس ران. «سَمُود» به معنی لهو و لعب است.
و شما در دنیای خود مصروف هستید، از پند پذیری اعراض می نمایید و از موعظه های قرآن بی خبر می باشید؟

شأن نزول آیه 61:

1023- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده ای هنگام نماز خواندن رسول الله ﷺ به کبر و غرور از کنار آن حضرت می گذشتند. بنابراین آیه: «وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ» نازل شد. (طبری 32668 از ضحاک از ابن عباس روایت کرده اسناد این

ضعیف است که ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده. طبری 32670 از مجاهد به همین معنی روایت کرده این مرسل است امید که این ماقبل خود را قوی سازد.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۶۲)

حال که چنین است همه برای الله سجده کنید و (او را) عبادت کنید. (۶۲) در طاعتش اخلاص ورزید، به فرمانش منقاد باشید و به پیشگاه عظمتش فروتنی داشته باشید.

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات سوره نَجْم

وجه تسمیه

تعداد آیات، کلمات و حروف

اهداف کلی و اساسی سوره نجم

ارتباط سوره «النجم» با سوره قبلی

فضیلت سوره «نجم»

موضوعات اساسی سوره نجم

اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است

فضیلت و امتیاز رهبران الهی

حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء

ایمان به نبوت محمد ﷺ

ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمی‌شود از جمله

نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری

چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید

نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته

چگونگی نزول وحی

بشارت وحی

تأثیر فرشته وحی بر پیامبر

روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله

سدره المنتهی

«لات»، «عزی» و «منات»

گناه صغیره و کبیره

ایمان به کتاب‌های آسمانی

مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی

حکم ایمان به کتب آسمانی

ضرورت به کتب آسمانی

چگونگی ایمان به کتب آسمانی

فهرست کتاب‌های آسمانی

اول: قرآن عظیم الشان

دوم: تورات

سوم: انجیل

چهارم: زبور

پنجم: صحیفه‌ها (صحایف)

امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان

موضوعات و مطالب کتاب‌های گذشته

حکم عمل به کتاب‌های گذشته:

رسیدن ثواب صدقه برای میت

فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه

فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر
چهار گونه احسان کردن برای مرده

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق) ، اسباب نزول ، علامه جلال الدین سیوطی
ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:
فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان:
(متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
سال نشر: 1384 ش ، مکان نشر: تهران - ایران ناشر: احسان.

4- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .

5- تفسیر کابلی

مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان

6- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) (ناشر)
دار احیا التراث العربی 1420 ق 200 م بیروت - لبنان) این تفسیر به زبان عربی
نوشته شده ، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

7- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12-
رمضان 592 هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم ، سال نشر: 1423 -
2002 م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن
جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن
می باشد.

8- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به
ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.
سال نشر: 1431 هجری - 2010 م

9- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

10 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار احیاء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

11- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م).
ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

12- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت لبنان) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

13- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جَزَى (متوفی 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم، مکان نشر: بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

14- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

15 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحديثة بالرياض).

16- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

17- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری) سال نشر: 1427 - 2006 م، الناشر: مؤسسة الرسالة

18- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379 .

19- تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان) » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشہور بہ الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).
سال نشر: 1425 - 1425 محل نشر: دار الکتب العلمیة.

20 - روح المعانی (آوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربي.

21- جلال الدين سيوطي:

«الاتقان في علوم القرآن» تفسير الدار المنثور في التفسير با لمأثور «
مؤلف: حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطي شافعي. (1445 - 1505م)
مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

22- زجاج: « تفسير معانى القرآن فى التفسير »:

مؤلف: الزجّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 ميلادى)

23- تفسير ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده
مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي
المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001 ، دار ابن حزم.

24- تفسير قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (61 هـ - 118 هـ، 680-736م)
تاريخ نشر: (1980/01/01) محل نشر: عالم الكتب
وى از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسى داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگى بسر برده ولى نابینا بود . امام احمد حنبل درباره او مى گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمى شنید مگر اینکه آن را حفظ مى کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

سال نشر 1418 ق یا 1998 م : ناشر: دار إحياء التراث العربي ، مكان نشر: بيروت.

25- تفسير كشاف مشهور به تفسير زمخشرى.

« تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الاقاول في وجوه التأويل » مشهور به تفسير كشاف. مؤلف: جار الله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر ، و در سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربی.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

سال و محل طبع: : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر(یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید.

سال نشر: 1424ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

31- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) (تفسیر کبیر مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است).

32- تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه زندگی می‌کرد.

وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است.

«جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

33- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

34 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

35 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی زبانی: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر -

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی - تعداد صفحات: 8 جلد

36 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود

اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات

کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که

راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس

التقدیس صفحه 7).

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**